

کتاب اعداد

مقدمه

کتاب اعداد چهارمین کتاب تورات است که از فراز و نشیب بنی اسرائیل سخن می‌گوید.

خدای قادر مطلق موسی را به رهبری قوم اسرائیل انتخاب کرد که آنها را به سرزمین موعود یعنی کنعان رهنمایی نماید. در مجموع این سفر چهل سال را در بر گرفت. وقتیکه آنها به دامنه‌های کوه سینا رسیدند و مدتی در آن جا اردو زدند، قبل از عزیمت، موسی به هدایت خدا قوم را سرشماری کرد تا برای تصرف کنعان آماده باشند. اما با رسیدن به قَادِشِ بَرْنِیع در سرحدات جنوبی کنعان، در برابر خدا بی‌اعتماد شدند و از رهنمایی موسی سرپیچی کردند. در نتیجه سالها سرگردان شدند تا اینکه یک نسل آنها در بیابان از بین رفت و نسل دیگر بدنیا آمده و رشد کرد. بلاخره آنها به جلگه‌های موآب واقع در کرانه‌های شرقی دریای اردن رسیدند و موسی آنها را بار دیگر سرشماری کرد تا آمادۀ داخل شدن به کنعان شوند.

نام کتاب اعداد از این سرشماری‌های بنی اسرائیل گرفته شده است. کتاب اعداد تجربهٔ جریان سفر قوم اسرائیل را در بیابان بصورت فشرده بیان می‌کند. این کتاب مجموعهٔ از قوانین شرعی و تاریخ است. واقعات متعددی که در کتاب اعداد قید شده است، عمل خدای قادر مطلق را به خوبی نشان می‌دهد. او بنی اسرائیل را بخاطر نافرمانی شان سرزنش می‌کند و در عین زمان آماده می‌سازد که وسیلهٔ شهادت دادن کارهای او در بین ملت‌ها باشند. کتاب اعداد داستان انسان‌های را بیان می‌کند که اکثراً در مقابل سختی‌ها و مشکلات مأیوس می‌شوند و اعتماد خود را در مقابل خدای قادر مطلق از دست می‌دهند. اما خدا همیشه به وعده‌های خود وفا می‌کند و از قوم برگزیده‌اش محافظت می‌نماید.

فهرست مندرجات:

- آمادگی سفر از دامنه‌های کوه سینا: فصل ۱ - ۹
الف: اولین سرشماری: فصل ۱ - ۴
ب: قوانین و مقررات مختلف: فصل ۵ - ۸
ج: دومین عید فصَح: فصل ۹
از دامنه‌های کوه سینا تا جلگه‌های موآب: فصل ۱۰ - ۳۲
خلاصه سفر از مصر تا جلگه‌های موآب: فصل ۳۳ - ۳۶

اولین سرشماری قوم اسرائیل

۱ در روز اول ماه دوم سال دوم بعد از آنکه قوم اسرائیل از مصر خارج شدند و در حالیکه در بیابان سینا بسر می‌بردند، خداوند در خیمه عبادت به موسی فرمود: ^۲ «تمام قوم اسرائیل را قرار قبيله و خاندان شان سرشماری کن. ^۳ تو و هارون همه مردان بیست ساله و بالاتر را که قادر به جنگیدن باشند، بشمارید ^۴ و سرکرده هر قبيله باید در این سرشماری کمک کند.» ^{۵-۱۵} اینست نامهای سرکردگان هر قبيله:

از قبيله رُوبین: اَلِیصور، پسر شَدیئور؛

از قبيله شمعون: شلومی ئیل، پسر صوریشدای؛

از قبيله یهودا: نحشون، پسر عمیناداب؛

از قبيله ایسَسکار: نتنائیل، پسر صوغر؛

از قبيله زبولون: الیاب، پسر حیلون؛

از قبيله افرایم: الیشمع، پسر عمیهود؛

از قبیلهٔ مَنْسَى: جَمَلَى ثَیْل، پسر فَدَهَسور؛

از قبیلهٔ بنیامین: آبیدان، پسر جدِعونى؛

از قبیلهٔ دان: أَخِیْعَزَّر، پسر عمیشدای؛

از قبیلهٔ آشیر: فَجعیثیل، پسر عُکران؛

از قبیلهٔ جاد: اَلِیاساف، پسر دعویل؛

از قبیلهٔ نَفتالی: أَخیرَع، پسر عینان.

^{۱۶} این اشخاص سرکردگان قوم اسرائیل بودند که برای این کار انتخاب شدند.

^{۱۷-۱۹} در همان روز موسی، هارون و سرکردگان قبایل، تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر

بودند برای ثبت نام در بیابان سینا احضار کرده قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود،

برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری نمود. ^{۲۰-۲۱} نتیجهٔ نهائی آن از این قرار است:

از قبیلهٔ رُوبین (پسر اول یعقوب): همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و آمادهٔ خدمت نظامی

بودند، برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان چهل و شش هزار و پنجمصد نفر

بود.

^{۲۲-۲۳} از قبیلهٔ شمعون: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند،

برحسب قبیله و خانوادهٔ شان سرشماری کرد، تعداد شان پنجاه و نه هزار سیصد نفر بود.

^{۲۴-۲۵} از قبیلهٔ جاد: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند،

برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر

بود.

۲۶-۲۷ از قبیلهٔ یهودا: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند، برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بود.

۲۸-۲۹ از قبیلهٔ ایساکار: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند، برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بود.

۳۰-۳۱ از قبیلهٔ زبولون: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند، برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بود.

۳۲-۳۳ از قبیلهٔ افرایم (پسر یوسف): همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند، برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان چهل هزار و پنجصد نفر بود.

۳۴-۳۵ از قبیلهٔ منسی (پسر یوسف): همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند، برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان سی و دو هزار و دوصد نفر بود.

۳۶-۳۷ از قبیلهٔ بنیامین: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند، برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان سی و پنج هزار و چهارصد نفر بود.

۳۸-۳۹ از قبیلهٔ دان: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند، برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان شصت و دو هزار و هفتصد نفر بود.

۴۰-۴۱ از قبیلهٔ آشیر: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند،

برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان چهل و یک هزار و پنجصد نفر بود.

^{۴۲-۴۳} از قبیله نَفْتالی: همه مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت نظامی آماده بودند،

برحسب قبیله و خاندان شان سرشماری کرد، تعداد شان پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بود.

^{۴۴-۴۶} قرار شرح فوق، جمع کل اشخاصی که بیست ساله و بالاتر و قادر به جنگیدن بودند و

برحسب قبیله و خاندان شان ذریعه موسی و هارون و با کمک دوازده نماینده دوازده قبیله

اسرائیل سرشماری شدند، ششصد و سه هزار و پنجصد و پنجاه نفر بود.

^{۴۷} اما قبیله لاوی در این سرشماری شامل نبود، ^{۴۸-۴۹} زیرا خداوند به موسی فرموده بود: «قبیله

لاوی باید از خدمت نظامی معاف بوده شامل سرشماری نباشند. ^{۵۰} در عوض آن‌ها را به وظایف

مربوط به خیمه حضور خداوند، اثاثیه و لوازم آن بگمار و آن‌ها باید در جوار خیمه حضور

خداوند سکونت داشته باشند. ^{۵۱} هنگامی که خیمه حضور خداوند نقل داده می‌شود، لاویان باید

آن را جمع کنند و در جای معینش دوباره برپا نمایند. اگر هر کس دیگر به آن نزدیک شود

می‌میرد. ^{۵۲} هر قبیله اسرائیل باید از خود اردوگاه علیحده داشته و دارای بیرق مخصوص باشد.

^{۵۳} لاویان باید بدور خیمه حضور خداوند، خیمه خود را برپا کنند تا غضب من بالای مردم

اسرائیل نیاید و تنها لاویان باید مسئول امور خیمه حضور خداوند باشند.» ^{۵۴} به این ترتیب آنچه

را که خداوند توسط موسی امر فرموده بود، قوم اسرائیل بجا آوردند.

اردوگاه و رؤسای قبایل

^{۱-۲} خداوند به موسی و هارون فرمود: قبایل اسرائیل باید بدور خیمه عبادت در مواضع معین و

هر کدام زیر بیرق مخصوص قبیله خود اردو بزنند.

^{۳-۹} در سمت شرق: قبیله یهودا، بسرکردگی نحشون، پسر عمیناداب، هفتاد و چهار هزار و

ششصد نفر؛ قبیلهٔ ایسَسکار، بسرکردگی نتائیل، پسر صوغر، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر؛ قبیلهٔ زبولون، بسرکردگی ایاب، پسر حیلون، پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر؛ تعداد تمام افرادی که در بخش یهودا سکونت داشتند یکصد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بود. هر وقتیکه قوم اسرائیل به جای دیگری می‌رفتند این سه قبیله پیشاپیش همه حرکت می‌کردند.

۱۰-۱۶ در سمت جنوب: قبیلهٔ رؤبین، بسرکردگی الیصور، پسر شدیئور، چهل و شش هزار و پنجصد نفر؛ قبیلهٔ شمعون، بسرکردگی شلومی ئیل، پسر صوریشدای، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر؛ قبیلهٔ جاد، بسرکردگی الیاساف، پسر دعویل، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر؛ تعداد تمام افرادی که در بخش رؤبین سکونت داشتند یکصد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بود. هنگام نقل مکان این سه قبیله در قطار دوم قرار می‌گرفتند.

۱۷ پشت سر این دو قطار، لاویان همراه خیمهٔ حضور خداوند و همه قبایل دیگر زیر بیرق مخصوص خود حرکت می‌کردند.

۱۸-۲۴ در سمت غرب: قبیلهٔ افرایم، بسرکردگی الیشمع، پسر عمیهود، چهل هزار و پنجصد نفر؛ قبیلهٔ منسی، بسرکردگی جملی ئیل، پسر فدَهسور، سی و دو هزار و دوصد نفر؛ قبیلهٔ بنیامین، بسرکردگی ابیدان، پسر جدِعون، سی و پنج هزار و چهارصد نفر؛ تعداد کل افرادی که در بخش افرایم سکونت داشتند یکصد و هشت هزار و یکصد نفر بود. هنگام سفر این سه قبیله در ردیف سوم حرکت می‌کردند.

۲۵-۳۱ در سمت شمال: قبیلهٔ دان، بسرکردگی آخیعزر، پسر عمیشدای، شصت و دو هزار و هفتصد نفر؛ قبیلهٔ آشیر، بسرکردگی فجعیئیل، پسر عُکران، چهل و یک هزار و پنجصد نفر؛ قبیلهٔ نفتالی، بسرکردگی آخیرع، پسر عینان، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر؛ تعداد کل افرادی که در بخش دان سکونت داشتند یکصد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بود. در وقت نقل مکان این سه قبیله در قطار آخری حرکت می‌کردند.

۳۲-۳۳ پس مجموع تمام افراد جنگی اسرائیلی، به استثنای قبیلهٔ لاوی که به امر خداوند در سرشماری شامل نبود، ششصد و سه هزار و پنجمصد و پنجاه نفر بود.

۳۴ به این ترتیب، قوم اسرائیل مطابق امر خداوند به موسی، هر قبیله و خانواده به ترتیب، زیر بیرق مخصوص خود خیمه می‌زد.

پسران هارون

۱-۲ اینست نسب‌نامهٔ هارون و موسی، در زمانی که خداوند در کوه سینا با موسی صحبت کرد. هارون دارای چهار پسر بنامهای ناداب (پسر اول)، ابیهو، آلعازار و ایتامار بود. ^۳ این چهار نفر برای خدمت کاهنی انتخاب و تقدیس شدند. ^۴ اما ناداب و ابیهو بخاطری که در بیابان سینا آتش غیر مجاز بحضور خداوند تقدیم کردند، کشته شدند و فرزندی از آن‌ها باقی نماند. پس تنها آلعازار و ایتامار در دوران حیات پدر خود با او کمک می‌کردند.

تعداد و وظایف کاهنان

۵-۶ خداوند به موسی فرمود: «قبیلهٔ لاوی را بیاور تا آن‌ها بحیث معاونین هارون او را در امور کاهنی یاری نمایند. ^{۷-۹} آن‌ها باید تحت ادارهٔ او برای مردم اسرائیل در خیمهٔ حضور خداوند امور مذهبی را انجام دهند و مسئول تهیه و مراقبت لوازم و اثاثیهٔ آن باشند. ^{۱۰} و تنها هارون و پسرانش را به وظیفهٔ کهنات بگماری و اگر هر کس دیگر به این وظیفه اقدام نماید، باید کشته شود.»

۱۱-۱۲ خداوند به موسی فرمود: «من لاویان را بعوض تمام پسران اولباری قوم اسرائیل برای خود انتخاب کرده‌ام و آن‌ها متعلق به من هستند. ^{۱۳} زیرا بعد از آنکه تمام پسران اولباری مردم مصر را کشتم فرزندان اولباری اسرائیل را، چه انسان و چه حیوان باشند، برای خود گرفتم. من خداوند

سرشماری لاویان

۱۴-۱۵ بار دیگر خداوند در بیابان سینا به موسی فرمود: «لاویان را بر حسب قبیله و خاندان شان بشمار و پسران یک ماهه و بالاتر آن‌ها را سرشماری کن.»^{۱۶} پس موسی قرار امر خداوند، از لاویان احصائیه گرفت.^{۱۷} اینها نامهای پسران لاوی هستند: جرشون، قهات و مراری.^{۱۸} پسران جرشون: لینی و شمعی.^{۱۹} پسران قهات: عمرام، یزهار، حبرون و عزی‌ئیل.^{۲۰} پسران مراری: محلی و موشی.

۲۱-۲۲ جرشون جد خانواده‌های لینی و شمعی بود. تعداد ذکور آن‌ها، از یک ماهه و بالاتر، به هفت هزار و پنجمصد نفر می‌رسید.^{۲۳} اردوگاه آن‌ها در سمت غربی خیمه حضور خداوند بود.^{۲۴} سرکرده این دو خانواده جرشونی‌ها الیاساف، پسر لایل بود.^{۲۵} وظیفه آن‌ها مراقبت از خیمه حضور خداوند، پوششها، پرده دروازه دخول خیمه،^{۲۶} پرده‌های دیوارهای دورادور خیمه و قربانگاه، پرده دروازه دخول حویلی و طنابها و خدمات مربوطه آن‌ها بود.

۲۷ قهات جد خانواده‌های عمرام، یزهار، حبرون و عزی‌ئیل بود.^{۲۸} تعداد ذکور آن‌ها، از یک ماهه و بالاتر، به هشت هزار و ششصد نفر می‌شد.^{۲۹} اردوگاه آن‌ها در سمت جنوبی خیمه عبادت^{۳۰} و رهبر این خانواده‌ها الیصافان، پسر عزیزئیل بود.^{۳۱} وظیفه شان مراقبت از صندوق پیمان خداوند، میز نان مقدس، چراغدان‌ها، قربانگاه، ظروفی که کاهنان در خیمه عبادت از آن‌ها استفاده می‌کردند، پرده بین جایگاه مقدس و کارهای مربوطه آن‌ها بود.

۳۲ اعازار، پسر هارون رئیس رهبران لاویان بود و بر امور مستخدمین جایگاه مقدس نظارت می‌کرد.

۳۳ مراری جد خانواده‌های محلی و موشی بود.^{۳۴} تعداد ذکور شان، از یک ماهه و بالاتر، به

شش هزار و دوصد نفر می‌رسید.^{۳۵} سرکردهٔ این دو خانواده صوری‌ئیل، پسر آبیحایل بود. موضع اردوگاه آن‌ها در سمت شمال خیمهٔ عبادت بود.^{۳۶} آن‌ها مسئولیت چهار چوب خیمهٔ عبادت، پشت بندها، ستونها، پایه‌های ستونها و غیره اجزا و امور مربوطهٔ آن‌ها را بدوش داشتند.^{۳۷} آن‌ها همچنین از ستونهای دورادور حویلی و پایه‌ها و میخها و طنابهای خیمه مراقبت می‌کردند.

^{۳۸} موسی، هارون و پسرانش می‌بایست در پیشروی خیمهٔ حضور خداوند، یعنی در سمت شرق آن خیمهٔ خود را برپا کنند. آن‌ها برای مردم اسرائیل مراسم دینی را در جایگاه مقدس اجراء می‌کردند. بغیر از آن‌ها، اگر هر کسی دیگر بداخل جایگاه مقدس قدم می‌گذاشت، جزایش مرگ بود.^{۳۹} مجموع کل ذکور لای، از یک ماهه و بالاتر، که موسی و هارون قرار امر خداوند سرشماری کردند، بیست و دو هزار نفر بود.

تعداد پسران اول قوم اسرائیل

^{۴۰-۴۱} خداوند به موسی فرمود: «از تمام پسران اولباری یک ماهه و بالاتر قوم اسرائیل احصائی بگیر و نامهای شان را در دفتر ثبت کن. بجای آن‌ها پسران اولباری یک ماهه و بالاتر لایان را برای خود انتخاب می‌کنم. من خداوند هستم. حیوانات لایان هم بعوض حیوانات اولباری قوم اسرائیل به من تعلق دارند.»^{۴۲} بنابراین موسی طبق امر خداوند پسران اولباری قوم اسرائیل را شمرد^{۴۳} و تعداد آن‌ها از یک ماهه و بالاتر بیست و دو هزار و دوصد و هفتاد و سه نفر بود.

^{۴۴-۴۵} خداوند خطاب به موسی کرده فرمود: «حالا پسران اولباری لایان را بجای پسران اولباری اسرائیل و حیوانات شان را بعوض حیوانات اولباری مردم اسرائیل برای من وقف کن.^{۴۶} چون تعداد اولباری‌های قوم اسرائیل دوصد و هفتاد و سه نفر بیشتر از تعداد لایان است، پس تو باید آن تعداد را باز خرید کنی^{۴۷} و برای هر فرد آن پنج مثقال نقره بگیر^{۴۸} و به هارون و پسرانش پرداز.»^{۴۹-۵۱} موسی از امر خداوند اطاعت کرد و مبلغ بازخرید ایشان را که عبارت از یکهزار و سیصد و شصت و پنج مثقال نقره بود به هارون و پسرانش پرداخت.

وظایف مردان خاندان قهات

^{۱-۲} خداوند به موسی و هارون فرمود: «خانواده قهات را که طایفه‌ای از قبیله لای هستند، سرشماری کن. ^۳ همه مردان سی ساله تا پنجاه ساله که بتوانند در خیمه حضور خداوند خدمت کنند باید ثبت نام نمایند. ^۴ وظایف آن‌ها مربوط به چیزهای خیلی مقدس اند.»

^۵ خداوند به موسی چنین هدایت داد: «وقتی اردو بخواهد به جای دیگری کوچ کند، هارون و پسرانش باید وارد خیمه حضور خداوند شوند. پرده را پائین آورده صندوق پیمان را با آن بپوشانند. ^۶ بالای پرده پوست بز را بیندازند و سپس آنرا با یک پارچه لاجوردی پوشانده میله‌های حامل صندوق را در حلقه‌های آن قرار دهند.

^۷ بعد روی میزی را که بالای آن نان مقدس گذاشته می‌شود با یک پارچه آبی بپوشانند و بشقاب‌ها، قاشق‌ها، کاسه‌ها، پیاله‌ها و نان مقدس را بر آن قرار دهند. ^۸ آنگاه یک پارچه سرخ را بروی آن‌ها بیندازند و روی پارچه سرخ را با پوست بز بپوشانند و میله‌های حامل میز را در حلقه‌ها قرار دهند.

^۹ بعد چراغدان‌ها، چراغها، آتشگیرها، پطنوس‌ها و تمام ظروف روغن زیتون را با یک پارچه لاجوردی بپوشانند. ^{۱۰} همه این وسایل را در پوست بز پیچیده بالای چوکات حامل بگذارند.

^{۱۱} بعد یک پارچه لاجوردی را بروی قربانگاه طلائی بیندازند و آنرا با پوست بز بپوشانند و میله‌های حامل را در حلقه‌های قربانگاه قرار دهند. ^{۱۲} تمام سامان و لوازم دیگر خیمه حضور خداوند را در یک پارچه لاجوردی پیچیده آن را با پوست بز بپوشانند و بالای چوکات حامل بگذارند. ^{۱۳} بعد خاکستر قربانگاه را خالی کرده و بروی قربانگاه یک پارچه ارغوانی را بیندازند. ^{۱۴} آنگاه همه وسایل قربانگاه را از قبیل منقل‌ها، چنگک‌ها، خاک‌اندازها، کاسه‌ها و ظروف دیگر را بروی پارچه گذاشته آن‌ها را با پوست بز بپوشانند و میله‌های حامل را در جاهای

شان قرار دهند.^{۱۵} پس از آنکه هارون و پسرانش از کار جمع کردن خیمه حضور خداوند و سامان و لوازم آن فارغ شدند، قَهاتی ها باید برای بردن آن ها بیایند، ولی حق ندارند که به آن چیزهای مقدس دست بزنند، مبادا کشته شوند. این بود وظایف خانواده قهات در مورد حمل سامان و لوازم خیمه حضور خداوند.

^{۱۶} اَلعازار، پسر هارون باید مسئول نظارت بر خیمه حضور خداوند و تهیه روغن برای چراغها، مواد خوشبوئی، هدیه آردی، روغن مسح و محتویات خیمه باشد.»

^{۱۷-۱۸} بعد خداوند به موسی و هارون چنین هدایت داد: «شما نباید بگذارید که قَهاتی ها با دست زدن به اشیای مقدس از بین بروند.^{۱۹} برای جلوگیری از آن هارون و پسرانش باید با آن ها وارد قدس الاقداس شوند و وظیفه هر کدام شان را تعیین کنند.^{۲۰} اما اگر آن ها حتی برای یک لحظه هم بداخل خیمه بروند و به چیزهای مقدس نگاه کنند، خواهند مرد.»

وظایف مردان خاندان جرشون

^{۲۱-۲۳} خداوند به موسی فرمود: «تمام مردان سی ساله تا پنجاه ساله خاندان جرشون قبیله لاوی را که بتوانند در خیمه حضور خداوند خدمت کنند بشمار.^{۲۴} آن ها را به این وظایف بگمار: ^{۲۵} حمل خیمه، پوشش های داخلی و خارجی آن، پوشش پوست بز، پرده دروازه دخول، ^{۲۶} حمل پرده ها و طناب های دور حویلی و قربانگاه، پرده دروازه دخول حویلی و دیگر سامان مربوطه خیمه.^{۲۷} هارون و پسرانش مکلف اند که وظایف مردان خاندان جرشون را تعیین کنند.^{۲۸} ایتامار، پسر هارون باید بر وظایف جرشونی ها نظارت نماید.»

وظایف مردان خاندان مراری

^{۲۹-۳۰} خداوند به موسی فرمود: «تمام مردان سی ساله تا پنجاه ساله خاندان مراری را که بتوانند در خیمه حضور خداوند خدمت کنند، سرشماری کن.^{۳۱} آن ها مسئول حمل و نقل خیمه،

پشت‌بندها، ستونها و پایه‌های شان،^{۳۲} ستونهای دورادور حویلی و پایه‌های آنها، میخ‌ها، طناب‌ها و دیگر اجزای خیمه می‌باشند.^{۳۳} این بود وظیفهٔ مردان خاندان مراری که آنها هم باید تحت نظر ایتامار، پسر هارون خدمت کنند.»

سرشماری لاویان

^{۳۴} پس موسی و هارون، با کمک رهبران قوم اسرائیل، مردان خاندان قهات را سرشماری کردند.^{۳۵-۳۶} تعداد مردان سی ساله تا پنجاه ساله که می‌توانستند در خیمهٔ حضور خداوند خدمت کنند، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند.^{۳۷} این احصائیه‌گیری طبق امر خداوند به موسی انجام گرفت.^{۳۸-۴۱} تعداد مردان سی ساله تا پنجاه سالهٔ خاندان جرشون دو هزار و ششصد و سی نفر^{۴۲-۴۵} و از مردان خاندان مراری سه هزار و دویست نفر بود.

^{۴۶-۴۸} به این ترتیب، موسی و هارون به اتفاق رهبران قوم اسرائیل، مردان سه خانوادهٔ قبیلهٔ لاوی را سرشماری کردند و مجموع مردان سی ساله تا پنجاه ساله که لیاقت کار را داشتند هشت هزار و پنجصد و هشتاد نفر بود.^{۴۹} این سرشماری قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود انجام شد.

چه اشخاصی نجس هستند

^{۱-۳} خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل هدایت بده که همه کسانی را که مرض جلدی دارند، اشخاصی که از بدن شان مایع ترشح می‌کند و آنهایی که در اثر تماس با جنازه‌ای شرعاً نجس شده‌اند، خواه مرد باشند خواه زن، باید از اردوگاه خارج کنند تا آنجا را که من با آنها در آن ساکن هستم نجس نسازند.»^۴ مردم اسرائیل همانطوریکه خداوند هدایت فرموده بود عمل کردند و آنها را از اردوگاه خارج نمودند.

۵-۶ خداوند به موسی گفت: «به قوم اسرائیل بگو که هرگاه مرد یا زنی در برابر من مرتکب خطائی شود و به کسی خساره برساند،^۷ باید به گناه خود اقرار کرده بر علاوه جبران خساره کامل بیست فیصد دیگر هم به شخص مقابل پردازد.^۸ اما اگر شخص خساره دیده بمیرد، و خویش و قوم نزدیک نداشته باشد تا خساره را به او پردازد، آنوقت خساره‌ای که به خداوند داده می‌شود همراه با یک قوچ برای کفاره، به کاهن تعلق می‌گیرد.^۹ همچنین وقتی قوم اسرائیل هر هدیه مخصوصی را که برای خداوند می‌آورند، باید به کاهن بدهد و کاهن آن را برای خود نگهدارد.^{۱۰} همه چیزهایی که وقف خداوند می‌شوند به کاهن تعلق می‌گیرند.»

زنانی که مورد سوءظن شوهران خود قرار می‌گیرند

۱۱-۱۴ خداوند به موسی امر فرمود: «به قوم اسرائیل هدایت بده که اگر مردی گمان کند که زنش به او خیانت کرده با مرد دیگری همبستر شده است، اما بدون شواهدی بصورت کامل مطمئن نباشد،^{۱۵} در هر صورت آن مرد باید زن خود را با یک کیلو آرد جو که با روغن زیتون یا کُنْدُر مخلوط نشده باشد پیش کاهن ببرد، چون این هدیه، هدیه بدگمانی است و برای روشن کردن حقیقت تقدیم می‌شود.

۱۶ کاهن آن زن را بحضور خداوند بیاورد^{۱۷} و آنگاه کمی آب مقدس را در یک کاسه گلی ریخته با قدری از خاک زمین خیمه حضور خداوند مخلوط کند.^{۱۸} بعد موی سر آن زن را باز نموده و هدیه بدگمانی را در دستهای او بگذارد و کاهن با کاسه آب تلخ لعنت که در دست خود دارد در پیشروی زن بایستد.^{۱۹} آنوقت کاهن از آن زن بخواهد که به بی‌گناهی خود قسم بخورد و به او بگوید: «اگر با مرد دیگری همبستر نشده باشی، این آب تلخ لعنت بتو آسیبی نمی‌رساند.^{۲۰} اما هرگاه مرتکب زنا شده باشی،^{۲۱-۲۲} خداوند در بین قومت به لعنت خود گرفتارت کند و این آب در شکمت داخل شده آن را متورم سازد و ترا نازا کند.» و زن بگوید: «آمین! آمین!»

^{۲۳} سپس کاهن این لعنت‌ها را در یک طومار بنویسد و آن‌ها را در آب تلخ بشوید. ^{۲۴} بعد آب تلخ را به آن زن بدهد که بنوشد. ^{۲۵} بعد کاهن هدیهٔ بدگمانی را از دست زن گرفته آن را در حضور خداوند تکان بدهد و بعد بالای قربانگاه بگذارد. ^{۲۶} آنگاه یک مشت آن را گرفته در بالای قربانگاه بسوزاند و بعد از زن بخواهد که آب را بنوشد. ^{۲۷} اگر آن زن به شوهر خود خیانت کرده باشد، آب در او اثر کرده شکمش را متورم می‌سازد و نازا می‌شود و در بین قوم خود ملعون می‌گردد. ^{۲۸} اما اگر بی‌گناه باشد، صدمه‌ای نمی‌بیند و می‌تواند صاحب طفل شود.»

^{۲۹-۳۰} این بود قانون بدگمانی در بارهٔ زنی که شوهرش به او بدگمان شده باشد و در آن صورت شوهرش او را بحضور خداوند بیاورد تا کاهن مراسم لازمه را بجا آورد. ^{۳۱} اگر زن گناهکار باشد، سزای گناه خود را می‌بیند، اما مرد در این باره تقصیری نمی‌داشته باشد.

قانون نذر

^{۱-۲} خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل این چنین هدایت بده: هر مرد یا زنی که بخواهد نذر بگیرد و خود را وقف خداوند کند، ^{۳-۴} و تا وقتی که خود را وقف خداوند کرده است از نوشیدن مشروبات الکلی، شراب، سرکهٔ شراب، آب انگور و خوردن انگور و کشمش خودداری کند و هر چیزیکه از تاک انگور به دست آمده باشد و حتی دانه و پوست آن را هم نخورد.

^۵ همچنین در آن مدت نباید موی سر خود را بتراشد. چون خود را وقف خداوند کرده و مقدس شده است، پس باید بگذارد که موی سرش دراز شود. ^{۶-۷} چونکه خود را وقف خداوند کرده است، در تمام عمر نباید به جنازه‌ای نزدیک شود و خود را نجس سازد، حتی اگر جنازهٔ پدر، مادر، برادر و یا خواهرش باشد، ^۸ زیرا در تمام آن مدت وقف خداوند می‌باشد.

^۹ هرگاه کسی دفعتاً در پهلوی او بمیرد، شرعاً نجس می‌شود و باید پس از هفت روز موی سر خود را بتراشد تا از نجاست پاک شود. ^{۱۰} در روز هشتم یک جفت فاخته یا دو چوچهٔ کبوتر را

به دم دروازهٔ دخول خیمهٔ حضور خداوند آورده به کاهن بدهد^{۱۱} کاهن یکی را بعنوان قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی تقدیم کرده گناه او را بخاطر تماسش با جنازه، کفاره نماید.^{۱۲} در همان روز دوباره خود را وقف خداوند نموده و روزهای پیش از نجاستش را حساب نکنند. او باید یک بره را بعنوان قربانی جرم تقدیم نماید.

^{۱۳} وقتی دورهٔ نذر خود را پایان رسانید باید به دم دروازهٔ خیمهٔ عبادت رفته^{۱۴} یک برهٔ نر یکساله و بی‌عیب را برای قربانی سوختنی، یک برهٔ میش یکساله و بی‌عیب را جهت قربانی گناه و همچنین یک قوچ بی‌عیب را بعنوان قربانی سلامتی^{۱۵} با یک تکرری نان فطیر که از آرد اعلی، مخلوط با روغن زیتون تهیه شده باشد و قرصهای روغنی و هدیهٔ آردی و نوشیدنی بیاورد.

^{۱۶} کاهن این قربانی‌ها و هدیه‌ها را از او بگیرد و بحضور خداوند بعنوان قربانی گناه و قربانی سوختنی تقدیم کند.^{۱۷} و قوچ را با یک تکرری نان فطیر و هدیهٔ آردی و نوشیدنی جهت قربانی سلامتی تقدیم نماید.^{۱۸} بعد، شخصی که خود را وقف خداوند کرده است موی سر خود را به دم دروازهٔ خیمهٔ عبادت بترشد و در آتش قربانگاه سلامتی بیندازد.

^{۱۹} سپس کاهن شانهٔ پختهٔ قوچ را گرفته با یک نان فطیر و یک قرص نان روغنی در دست او بگذارد.^{۲۰} پس از آن کاهن همهٔ آن‌ها را بگیرد و بعنوان هدیهٔ مخصوص در حضور خداوند تکان بدهد. اینها و همچنین سینه و ران قوچ سهم مقدس کاهن است. بعد شخصی که خود را وقف خداوند کرده است می‌تواند شراب بنوشد.»

^{۲۱} این مقررات در مورد کسی تطبیق می‌شود که نذر می‌گیرد و خود را به خداوند وقف می‌کند و همچنین مربوط به قربانی‌هایی است که در ختم دوران نذر خود باید تقدیم کند. برعلاوهٔ اینها او باید نذرهای دیگری را که در شروع دوران وقف کردن خود به گردن گرفته است ادا نماید.

برکت هارونی

۲۲-۲۳ خداوند به موسی فرمود: «به هارون و پسران او بگو که بنی اسرائیل را با این عبارات برکت بدهند و به ایشان بگویند:

۲۴ خداوند تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید.

۲۵ خداوند روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند.

۲۶ خداوند روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد.

۲۷ و نام مرا بر بنی اسرائیل بگذارند و من ایشان را برکت می‌دهم.»

تَبْرَکِ قِرْبَانِگَاه

۷ در همان روزی که موسی برافراشتن خیمهٔ حضور خداوند را تمام کرد و تمام اثاثیه و لوازم آن را همراه با قربانگاه و ظروف آن مسح و تقدیس نمود،^۲ رهبران قوم اسرائیل، یعنی موسفیدان قبایل که مسئول سرشماری بودند،^۳ هدایای خود را که عبارت بودند از شش عراده - یک عراده از طرف دو رهبر - و دوازده گاو که هر عراده را دو گاو کش می‌کردند در پیشروی خیمه بحضور خداوند تقدیم کردند.^{۴-۵} خداوند به موسی فرمود: «هدایای شان را قبول کن و آن‌ها را به لایوان بده تا در وظایف خود از آن‌ها استفاده کنند.»^۶ پس موسی عراده‌ها و گاوها را برای لایوان برد.^۷ دو عراده و چهار گاو را به خانوادهٔ جرشون داد.^۸ چهار عراده و هشت گاو را در اختیار خانوادهٔ مراری که زیر نظر ایتامار، پسر هارون خدمت می‌کردند، گذاشت تا در وظایف خود از آن‌ها کار بگیرند.^۹ اما به خانوادهٔ قهات عراده یا گاوی داده نشد، زیرا آن‌ها مسئول مراقبت اشیای مقدس بودند و آن‌ها را بر دوش خود حمل می‌کردند.

^{۱۰} در همان روز، رهبران قوم هدایائی برای تقدیس قربانگاه هم آوردند. وقتیکه می خواستند هدایا را در پیشروی قربانگاه تقدیم کنند، ^{۱۱} خداوند به موسی فرمود: «هر روز یکی از رهبران، هدیه خود را برای تقدیس قربانگاه تقدیم کند.»

^{۱۲-۸۳} رهبران هدیه‌های خود را به این ترتیب آوردند.

روز اول، نحشون، پسر عمیناداب، از قبیله یهودا؛

روز دوم، نتائیل، پسر صوغر، از قبیله ایسکار؛

روز سوم ایاب، پسر حیلون، از قبیله زبولون؛

روز چهارم، آلیصور، پسر شدینور، از قبیله رؤین؛

روز پنجم، شلومی ئیل، پسر صوریشدای، از قبیله شمعون؛

روز ششم، آلیاساف، پسر دعویل، از قبیله جاد؛

روز هفتم، الیشمع، پسر عمیهود، از قبیله افرایم؛

روز هشتم، جملی ئیل، پسر فدهسور، از قبیله منسی؛

روز نهم، آبدان، پسر جدعونی، از قبیله بنیامین؛

روز دهم، آخیعزر، پسر عمیشدای، از قبیله دان؛

روز یازدهم، فجعیئیل، پسر عکران، از قبیله آشیر؛

روز دوازدهم، آخیرع، پسر عینان، از قبیله نفتالی.

هدیه‌های هر یک از رهبران مشابه یکدیگر بودند و آن‌ها این اشیا را تقدیم کردند: یک پطنوس نقره‌ای به وزن یک و نیم کیلوگرام، یک کاسه نقره‌ای به وزن هشتصد گرام، هردو ظرف پُر از آرد اعلی مخلوط با روغن برای هدیه آردی بودند. یک ظرف طلائی به وزن یکصد و ده گرام پُر از مواد خوشبوئی، یک نرگاو جوان، یک قوچ و یک بره نر یکساله برای قربانی سوختنی؛ یک بز نر برای قربانی گناه؛ دو نرگاو، پنج قوچ، پنج بز نر و پنج بره نر یکساله برای قربانی سلامتی.

^{۸۴-۸۸} بنابراین در روزی که قربانگاه مسح شد، آنرا بوسیله هدایای که رهبران قبایل آورده بودند تبرک کردند. این هدایا عبارت بودند از:

دوازده عدد پطنوس نقره‌ای، هر کدام به وزن یک و نیم کیلوگرام؛ دوازده عدد کاسه نقره‌ای، هر کدام به وزن هشتصد گرام (وزن تمام ظروف نقره‌ای در حدود بیست و هفت کیلو و ششصد گرام بود)؛ دوازده عدد ظرف طلائی، هر کدام به وزن یکصد و ده گرام، وزن مجموعی آن‌ها یک کیلو و سیصد و بیست گرام؛ دوازده نرگاو، دوازده قوچ، دوازده بز نر یکساله (با هدیه‌های آردی آن‌ها) برای قربانی سوختنی؛ دوازده بز نر برای قربانی گناه؛ بیست و چهار نرگاو جوان، شصت قوچ، شصت بز نر و شصت بره نر یکساله برای قربانی سلامتی.

^{۸۹} وقتیکه موسی به خیمه حضور خداوند داخل شد تا با خداوند سخن گوید، از بالای تخت رحمت که بر صندوق پیمان قرار داشت، یعنی از بین دو مجسمه فرشته آواز خداوند را شنید که با او حرف می‌زد.

چراغدان‌ها

^{۱-۲} خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که چراغها را در چراغدان‌ها طوری قرار دهد که نور

هر هفت چراغ در پیشروی چراغدان‌ها بتابد.»^۳ هارون امر خداوند را بجا آورد و چراغها را به قسمی قرار داد که پیشروی چراغدان‌ها را روشن کنند.^۴ چراغدان‌ها، از سر تا پایه، از طلا و مطابق همان نقشه‌ای که خداوند به موسی نشان داده بود، ساخته شده بودند.

تطهیر و وقف لایوان

^{۵-۶} بعد خداوند به موسی هدایت داد: «لایوان را از سایر قوم اسرائیل جدا و آن‌ها را به این ترتیب تطهیر کن: ^۷ آب طهارت را بر آن‌ها بپاش. بعد به آن‌ها بگو که تمام موهای بدن خود را بتراشند و لباسهای خود را بشویند و غسل کنند.^۸ بعد آن‌ها یک گاو جوان را با هدیه آردی که از آرد اعلی و با روغن تهیه شده باشد و یک گاو جوان دیگر را هم برای قربانی گناه بیاورند. ^۹ آنگاه همه لایوان را پیش روی مردم نزد خیمه حضور خداوند بیاور، تمام جماعت قوم اسرائیل را جمع کن ^{۱۰} و مردم اسرائیل بر سر لایوان دست بگذارند. ^{۱۱} و هارون آن‌ها را بعوض تمام قوم اسرائیل بعنوان هدیه مخصوص، وقف خداوند کند و لایوان بجای آن‌ها برای خداوند خدمت نمایند. ^{۱۲} سپس لایوان دست خود را بر سر گاوها بگذارند و آن‌ها را بحضور خداوند تقدیم کنند تا یکی جهت قربانی گناه و دیگری برای لایوان کفاره شود. ^{۱۳} آنگاه لایوان بعنوان هدیه مخصوص به خداوند تقدیم شوند و هارون و پسرانش وظایف آن‌ها را تعیین کنند.

^{۱۴} به این ترتیب لایوان را از سایر قوم جدا کن و آن‌ها متعلق به من می‌شوند. ^{۱۵} پس از آنکه آن‌ها را تطهیر و وقف من کردی، برای خدمت در خیمه عبادت آماده شوند. ^{۱۶} آن‌ها از بین تمام قبایل اسرائیل به من تعلق دارند، و من آن‌ها را بعوض پسران اولباری قوم اسرائیل برای خود تخصیص داده‌ام. ^{۱۷} زیرا همه اولباری‌ها در بین قوم اسرائیل، خواه انسان باشند خواه حیوان، از آن من هستند و همان روزی که پسران اول مصریان را کشتم اینها را برای خود برگزیدم. ^{۱۸} بلی، من لایوان را بعوض تمام پسران قوم اسرائیل برای خود اختصاص دادم. ^{۱۹} من لایوان را بعنوان یک هدیه به هارون و پسرانش بخشیده‌ام تا در خیمه حضور خداوند بعوض قوم اسرائیل خدمت کنند و از قوم اسرائیل محافظت نمایند که اگر به جایگاه مقدس نزدیک شوند آسیبی به

^{۲۰} پس موسی، هارون و تمام مردم اسرائیل همه هدایاتی را که خداوند به موسی داده بود، موبمو اجراء کردند. ^{۲۱} لایان خود را تطهیر کردند، لباسهای خود را شستند و هارون آن‌ها را بعنوان هدیه مخصوص به خداوند وقف نمود. او همچنان برای تطهیر شان مراسم کفاره اجراء کرد. ^{۲۲} بعد از آن لایان همانطوری که خداوند به موسی امر فرموده بود به خیمه حضور خداوند رفتند و زیر نظر هارون و پسرانش به وظایف خود شروع نمودند.

^{۲۳-۲۴} خداوند به موسی فرمود: «لایان باید به وظیفه خود در خیمه حضور خداوند از سن بیست و پنج ساله و یا بالاتر شروع کنند. ^{۲۵} و در سن پنجاه سالگی تقاعد نمایند. ^{۲۶} و بعد از آن، می‌توانند لایان دیگر را در انجام خدمت شان کمک کنند، اما خود شان نباید مستقیماً در امور عبادتگاه دخالت نمایند. به این ترتیب، وظایف لایان را برای شان تعیین کن.»

دومین عید فصَح

^۱ **۹** در ماه اول سال دوم، پس از آنکه قوم اسرائیل کشور مصر را ترک کردند، خداوند در بیابان سینا به موسی فرمود: ^{۲-۳} «قوم اسرائیل هنگام شام روز چهاردهم همین ماه مراسم عید فصَح را برگزار کنند. برای تجلیل این مراسم از هدایاتی که من داده‌ام پیروی نمایند.» ^۴ پس موسی قراریکه خداوند هدایت فرموده بود، به مردم اسرائیل گفت که عید فصَح را برگزار کنند ^۵ و در شام روز چهاردهم ماه اول سال دوم مراسم عید را طبق هدایت خداوند در بیابان سینا برپا نمودند.

^۶ اما یک تعداد از مردان نتوانستند که در این مراسم شرکت کنند، زیرا در اثر تماس با جسد مُرده شرعاً نجس شده بودند. آن‌ها پیش موسی و هارون رفته ^۷ گفتند: «ما در اثر تماس با جنازه نجس شده‌ایم. چرا ما نباید مثل سایر مردم در این عید، قربانی‌های خود را به خداوند تقدیم

کنیم؟!»^۸ موسی به آن‌ها گفت: «صبر کنید من از خداوند در این باره مصلحت می‌خواهم.»^{۹-}

^{۱۰} خداوند به موسی فرمود: «اگر یکی از شما و یا اولاده شما در اثر تماس با جسد مرده نجس شود یا در سفر باشد و نتواند در مراسم عید اشتراک نماید، بازهم می‌تواند عید فصّح را تجلیل کند.»^{۱۱} یک ماه بعد از عید، یعنی در شام ماه دوم می‌تواند عید را با خوردن بره فصّح، نان بدون خمیرمایه و سبزیجات تلخ تجلیل کند.^{۱۲} او نباید چیزی را باقی بگذارد یا استخوان از آن را بشکند و باید از تمام هدایاتی که در این مورد داده‌ام پیروی کند.^{۱۳} اما کسی که نجس و یا مسافر نباشد و از اجرای مراسم عید فصّح خودداری کند باید از بین قوم طرد شود، زیرا قربانی خود را به خداوند در وقت معینش تقدیم نکرده است و آن شخص گناهکار شمرده می‌شود.

^{۱۴} اگر یک نفر بیگانه در بین شما سکونت دارد او هم می‌تواند مراسم عید فصّح را با پیروی از مقررات آن برای خداوند تجلیل کند. پیروی از این مقررات هم برای بیگانگان و هم برای قوم اسرائیل لازم است.»

ابر راهنما

(همچنین در خروج ۴۰:۳۴-۳۸)

^{۱۵} در روزیکه خیمه حضور خداوند را برپا کردند، ابری خیمه را پوشاند. و در شام همان روز، آن ابر به شکل آتش درآمد و تا صبح بالای خیمه باقی ماند.^{۱۶} به همین ترتیب، ابر همیشه در روز خیمه را می‌پوشاند و هنگام شب به شکل آتش درمی‌آمد.^{۱۷} هر وقتی که ابر از بالای خیمه حرکت می‌کرد مردم اسرائیل هم براه می‌افتادند. و در هر جائی که ابر توقف می‌کرد مردم هم در همانجا اردو می‌زدند.^{۱۸} قوم اسرائیل به امر خداوند به سفر خود ادامه می‌دادند و به امر او هم توقف کرده اردو می‌زدند.^{۱۹} حتی اگر ابر بالای خیمه مدت زیادی هم توقف می‌کرد قوم اسرائیل قرار امر خداوند در همانجا می‌ماندند.^{۲۰} بعضی اوقات ابر بالای خیمه برای چند روز توقف می‌کرد، آن‌ها هم به پیروی از حکم خداوند در خیمه‌های خود باقی می‌ماندند. و بعد هم به امر خداوند حرکت می‌کردند.^{۲۱} گاهی ابر تا صبح توقف می‌کرد و صبح روز دیگر براه

می افتاد، اما خواه شب می بود خواه روز، وقتی که ابر حرکت می کرد، قوم اسرائیل هم با راهنمایی ابر کوچ می کردند.^{۲۲} اگر ابر دو روز، یک ماه و یا تا یک وقت طولانی بالای خیمه حضور خداوند توقف می نمود، مردم اسرائیل هم از جای خود حرکت نمی کردند و بمجردی که ابر براه می افتاد، آن ها هم بدنبالش می رفتند.^{۲۳} به این ترتیب، قوم اسرائیل به امر خداوند حرکت می کردند و به امر خداوند خیمه های خود را می افراشتند و هر هدایتی که خداوند به موسی می داد آن ها طبق آن رفتار می کردند.

شیپورهای نقره ای

۱-۲ خداوند به موسی فرمود: «دو شیپور از نقره بساز و از آن ها برای جمع کردن و کوچ دادن قوم اسرائیل کار بگیر.^۳ هرگاهی که هر دو شیپور نواخته شوند همه مردم اسرائیل باید در پیشروی دروازه دخول خیمه حضور خداوند اجتماع کنند.^۴ اما وقتیکه یک شیپور نواخته شود، آنگاه تنها سرکردگان قبایل اسرائیل پیش تو جمع شوند.^۵ وقتی شیپور کوچ نواخته شود، قبایلی که در سمت شرق خیمه حضور خداوند هستند کوچ کنند.^۶ دفعه دوم که شیپور نواخته شود قبایل سمت جنوب خیمه حرکت کنند.^۷ شیپورها باید با آوازهای مختلف نواخته شوند تا مردم بتوانند تشخیص بدهند که جمع شوند و یا کوچ کنند.^۸ و تنها پسران هارون که کاهن هستند باید شیپورها را بنوازند و این یک قانون همیشگی است که باید شما و نسل های آینده شما آنرا رعایت کنید.^۹ وقتی در سرزمین خود، برای جنگ علیه دشمنانی که بر شما حمله می کنند، بروید، آنوقت باید شیپورها را بنوازید و خداوند، خدای شما به داد شما رسیده از دست دشمنان نجات تان می بخشد.^{۱۰} همچنین در روزهای خوشی، یعنی در مراسم تجلیل عید، اول هر ماه و در وقت تقدیم کردن قربانی های سوختنی و قربانی های سلامتی هم این شیپورها را بنوازید تا شما را بیاد من بیاورند. من خداوند، خدای شما هستم.»

حرکت از بیابان سینا

^{۱۱} در بیستم ماه دوم سال دوم، ابر از بالای خیمه حضور خداوند حرکت کرد. ^{۱۲} قوم اسرائیل هم به ترتیب از بیابان سینا بدنبال آن براه افتادند تا اینکه ابر در بیابان فاران توقف نمود.

^{۱۳} بعد از آنکه خداوند هدایات لازمه را درباره کوچ کردن به موسی داد، این اولین سفر آن‌ها بود. ^{۱۴} قبیله یهودا، زیر بیرق خود و به رهبری نحشون، پسر عمیناداب اولتر براه افتاد. ^{۱۵} بعد قبیله ایساکار به سرکردگی نتائیل، پسر صوغر حرکت کرد. ^{۱۶} سپس قبیله زبولون به رهبری ایاب، پسر حیلون روانه شد.

^{۱۷} وقتی که خیمه حضور خداوند را پائین کردند، جرشونی‌ها و میراری‌ها، از قبیله لاوی، که مسئول حمل آن بودند خیمه را برداشتند و براه افتادند.

^{۱۸} پس از آن قبیله رؤبین، زیر بیرق خود و به سرکردگی آلیصور، پسر شدیئور کوچ کرد. ^{۱۹} پشت سر آن‌ها قبیله شمعون به رهبری شلومی‌ئیل، پسر صوریشدای براه افتاد. ^{۲۰} بدنبال آن‌ها قبیله جاد به سرکردگی آلیاساف، پسر دعویل رفت.

^{۲۱} آنگاه قهاتی‌ها آماده حرکت شدند و سامان و لوازم مقدس را برداشته براه افتادند. (خیمه حضور خداوند می‌بایست پیش از رسیدن آن‌ها برپا شود.)

^{۲۲} سپس قبیله افرایم زیر بیرق خود و به سرکردگی الیشمع، پسر عمیهود حرکت کرد. ^{۲۳} بعد از آن نوبت قبیله منسی رسید که به رهبری جملی‌ئیل، پسر فدهسور کوچ کند. ^{۲۴} به تعقیب آن‌ها قبیله بنیامین به رهبری آبدان، پسر جدعون حرکت کرد.

^{۲۵} پشت سر آن‌ها قبیله دان زیر بیرق خود و به سرکردگی آخیعزر، پسر عمیشدای براه افتاد. ^{۲۶} سپس قبیله آشیر به سرکردگی فجعیئیل، پسر عکران، ^{۲۷} و در اخیر قبیله نفتالی به رهبری

آخرع، پسر عینان حرکت کرد.^{۲۸} این بود ترتیب سفر قبایل اسرائیل.

^{۲۹} موسی به خسربره خود، حو باب، پسر رعوثیل مدیانی گفت: «ما می خواهیم به آن جائی سفر کنیم که خداوند وعده ملکیت آن را به ما داده است. تو هم با ما برو و از تو بخوبی نگهداری می کنیم، خداوند به قوم اسرائیل وعده های بسیار خوب داده است.»^{۳۰} اما او در جواب موسی گفت: «من نمی روم و می خواهم به وطن خود و پیش خویشاوندان خود برگردم.»^{۳۱} موسی گفت: «خواهش می کنم ما را ترک مکن. تو در این بیابان بلدیت داری و برای ما راهنمای خوبی هستی.»^{۳۲} اگر همراه ما بروی، برکاتی که خدا به ما می دهد، نصیب تو هم می شود.»

صندوق پیمان و ابر راهنما

^{۳۳} پس آن ها در حالیکه صندوق پیمان خداوند پیشاپیش شان حرکت می کرد از کوه خداوند مدت سه روز راه پیمودند تا به جائی رسیدند که برای توقف شان تعیین شده بود.^{۳۴} و هر وقتی که سفر می کردند، ابر خداوند در ظرف روز بالای سر شان سایه می انداخت.

^{۳۵} هرگاه صندوق پیمان حرکت می کرد موسی می گفت: «ای خداوند، برخیز، دشمنانت پراکنده شوند و بدخواهانت از حضورت فرار کنند.»^{۳۶} و قتی که صندوق پیمان توقف می نمود، موسی می گفت: «ای خداوند، پیش هزاران هزار اسرائیلی برگرد.»

مردم اسرائیل لب به شکایت می گشایند

۱ ۱ بزودی قوم اسرائیل بخاطر زحمات خود دست به شکایت زدند. وقتی خداوند آواز شکایت شان را شنید، غضبناک شد و آتش خداوند اطراف اردو را از بین برد.^۲ آنگاه مردم پیش موسی گریه و زاری نمودند و موسی بحضور خداوند برای شان دعا کرد و آتش خاموش گردید.^۳ پس آنجا را تعبیره، (یعنی سوختن) نامیدند، زیرا در آنجا آتش خداوند در بین شان

انتخاب هفتاد رهبر

^۴ در بین قوم اسرائیل گروه مختلفی بودند که آرزوی خوردن چیزهای بهتری را داشتند و مردم اسرائیل هم دوباره شروع به گریه و شکایت نموده می‌گفتند: «ای کاش کسی به ما کمی گوشت می‌داد!» ^۵ بخاطر داریم که در مصر ماهی را رایگان می‌خوردیم و همچنان بادرنگ، خربوزه، تره، پیاز و سیر داشتیم. ^۶ اما حالا اشتهای خود را از دست داده‌ایم و بغیر از این مَنّا چیز دیگری نیست که بخوریم.»

^۷ مَنّا ماده‌ای بود به اندازه تخم گشنیز به رنگ سفید مایل به زردی. ^۸ مردم اسرائیل می‌رفتند و آن را از روی زمین جمع می‌کردند و در هاوَن می‌کوبیدند و آرد می‌کردند و بعد از آن آرد نان می‌پختند. و مزه نان روغنی را داشت. ^۹ مَنّا با شب‌نم شب یکجا می‌بارید.

^{۱۰} موسی دید که خانواده‌های قوم اسرائیل پیش دروازه خیمه‌های خود نشسته گریه می‌کردند، و خشم خداوند به شدت افروخته گردید. موسی نیز از این موضوع بسیار ناراحت شد ^{۱۱} و به خداوند گفت: «چرا با این بندهات چنین رفتار می‌کنی؟ من چه کرده‌ام که از من ناراضی هستی؟ چرا بار این قوم را بدوش من گذاشته‌ای؟ ^{۱۲} آیا من آن‌ها را پیدا کرده‌ام و یا دنیا آورده‌ام که می‌گوئی مانند دایه‌ای که طفل را در آغوش می‌گیرد آن‌ها را گرفته به سرزمینی ببرم که وعده ملکیت آن را به اجدادشان داده بودی؟ ^{۱۳} برای اینهمه مردم از کجا گوشت تهیه کنم؟ زیرا آن‌ها پیش من گریه می‌کنند و می‌گویند: «برای ما گوشت بده که بخوریم.» ^{۱۴} من به تنهایی نمی‌توانم بار مسئولیت تمام این مردم را بدوش بگیرم. این بار برای من بسیار سنگین است. ^{۱۵} اگر با من این چنین رفتار می‌نمائی، پس خواهش می‌کنم که مرا بکش تا از این بدبختی نجات یابم.»

^{۱۶} خداوند به موسی فرمود: «هفتاد نفر از رهبران محترم قوم اسرائیل را جمع کن و پیش دروازه

خیمه حضور خداوند بحضور من بیاور و در آنجا همراه تو بایستند.^{۱۷} آنگاه من نزول می‌کنم و با تو حرف می‌زنم و از روحی که به تو داده‌ام می‌گیرم و به آن‌ها می‌دهم تا در مسئولیت امور قوم با تو سهیم بوده تو تنها نباشی.^{۱۸} به مردم اسرائیل بگو: «خود را برای فردا پاک و تقدیس کنید و به شما گوشت داده می‌شود که بخورید.» به آن‌ها بگو که خداوند ناله شما را شنید که می‌گفتید: «ای کاش کسی به ما گوشت می‌داد که می‌خوردیم. وقتی که در مصر بودیم وضع بهتری داشتیم.» بنابراین خداوند به شما گوشت می‌دهد.^{۱۹} و شما نه برای یک روز، دو روز، پنج روز، ده روز یا بیست روز،^{۲۰} بلکه برای یک ماه کامل آنقدر گوشت خواهید خورد که از دماغهای تان سر کند و از خوردن بیزار شوید، زیرا خدائی را که بین شما است رد کردید و افسوس خوردید که چرا از مصر خارج شدید.»

^{۲۱} اما موسی گفت: «تنها تعداد مردمی که پیاده هستند ششصد هزار است، باز هم تو می‌گوئی که برای یک ماه کامل به آن‌ها گوشت می‌دهی.^{۲۲} اگر ما همه رمه و گله خود را بکشیم برای اینهمه مردم کفایت نمی‌کنند. یا اگر تمام ماهی‌های بحر را هم بگیریم امکان ندارد که همه این مردم را سیر کنیم.»^{۲۳} خداوند به موسی گفت: «آیا دست خداوند کوتاه است. حالا خواهی دید که حرف من راست است یا خیر؟»

نبوت هفتاد رهبر

^{۲۴} پس موسی از خیمه حضور خداوند خارج شد و آنچه را که خداوند فرموده بود به مردم گفت. بعد هفتاد نفر از رهبران قوم را جمع کرد و آن‌ها را در اطراف خیمه حضور خداوند قرار داد.^{۲۵} آنگاه خداوند در ابر نازل شد و با موسی به سخن گفتن پرداخت و از روحی که بر موسی قرار داشت گرفت و بر آن هفتاد نفر رهبر گذاشت. بمجردیکه روح بر آن‌ها قرار گرفت به نبوت آغاز نمودند، اما بار دیگر نبوت نکردند.

^{۲۶} دو نفر از آن‌ها بنامهای الداد و میداد در اردوگاه ماندند و به خیمه حضور خداوند نرفته

بودند، اما روح بر آن‌ها هم قرار گرفت و در اردوگاه نبوت کردند.^{۲۷} یک مرد جوان دویده پیش موسی رفت و به او گفت: «الداد و میداد در اردوگاه نبوت می‌کنند.»^{۲۸} یوشع، پسر نون که یکی از معاونین انتخابی موسی بود گفت: «آقای من، آن‌ها را منع کن.»^{۲۹} اما موسی به او گفت: «آیا تو بجای من حسادت می‌ورزی؟ ای کاش خداوند روح خود را بر همه قوم برگزیده خود قرار میداد تا همه آن‌ها نبی می‌شدند.»^{۳۰} بعد موسی با رهبران به اردوگاه برگشتند.

خدا پرنده سلوی (بودنه) را می‌فرستد

^{۳۱} به حکم خداوند بادی وزید و خیل‌های بودنه را از بحر با خود آورد و این پرنده‌ها اطراف اردوگاه را از هر طرف به مسافتی یک روزه راه پیمائی و بلندی یک متر، زمین را پوشاند.^{۳۲} قوم اسرائیل تمام شب و روز و فردای آن، این پرنده‌ها را می‌گرفتند. هیچکسی کمتر از ده حומר جمع نکرده بود و مردم گوشت این پرندگان را در اطراف اردوگاه پهن کردند تا خشک شود.^{۳۳} اما هنوز گوشت در زیر دندان شان بود که آتش خشم خداوند بر قوم اسرائیل شعله‌ور شد و بلای مدهشی را بر آن‌ها نازل کرد و یک عده آن‌ها را از بین برد.^{۳۴} بنابراین، آنجا را «قبروت‌هتاوه»، یعنی قبرستان حرص و طمع نامیدند، زیرا افرادی را که هوس گوشت کرده بودند در آنجا دفن نمودند.

^{۳۵} بعد قوم اسرائیل از قبروت‌هتاوه حرکت کرده رهسپار حزیروت شدند و مدتی در آنجا توقف نمودند.

مخالفت مریم و هارون با موسی

۱۲ ^۱ مریم و هارون موسی را بخاطری که با یک زن حبشی عروسی کرده بود سرزنش نمودند و گفتند: «آیا خداوند تنها بوسیله موسی سخن گفته است؟ آیا بوسیله ما هم سخن نگفته است؟» و خداوند حرف آن‌ها را شنید.^۳ (موسی متواضعترین شخص روی زمین بود.)

^۴ خداوند به آن‌ها فرمود که هر سه نفرشان فوراً در خیمه حضور خداوند حاضر شوند. پس هر سه آن‌ها بحضور خداوند رفتند.^۵ آنگاه خداوند در یک ستون ابر نازل شد و در پیش دروازه خیمه ایستاد و فرمود: «هارون و مریم پیش بیایند.» و آن‌ها پیش رفتند.^۶ خداوند فرمود: «حرف مرا بشنوید؛ اگر بخواهم با یک نبی حرف بزنم با او در رؤیا و خواب صحبت می‌کنم،^{۷-۸} اما چون موسی بنده وفادار من است و با کمال صداقت خدمت قوم برگزیده مرا می‌کند، با او روبرو و آشکارا حرف می‌زنم نه با رمز. او تجلی مرا می‌بیند. پس چطور جرأت کردید و بنده من، موسی را سرزنش نمودید؟»

مریم به مرض جلدی مبتلا می‌شود

^۹ آنگاه شعله خشم خداوند بر آن‌ها افروخته شد و آن‌ها را ترک کرد.^{۱۰} و وقتی که ابر از بالای خیمه برخاست، تمام بدن مریم از مرض برص سفید شد. چون هارون مریم را به آن وضع دید،^{۱۱} به موسی گفت: «آقای من، ما را بخاطر این کار ما جزا مده؛ ما از روی حماقت گناه کردیم.^{۱۲} نگذار که مریم مثل طفلی شود که مرده بدنیا می‌آید و نیم بدنش پوسیده است.»^{۱۳} پس موسی بحضور خداوند زاری و دعا کرد و گفت: «خدایا، از دربار تو التجا می‌کنم که او را شفا بدهی.»^{۱۴} خداوند به موسی فرمود: «اگر پدرش بروی او تف می‌انداخت آیا برای هفت روز خجل نمی‌بود؟ پس برای هفت روز در بیرون اردوگاه تنها بماند و بعد از آن می‌تواند برگردد.»^{۱۵} بنابراین مریم مدت هفت روز در بیرون اردوگاه بسر برد و قوم اسرائیل تا زمان بازگشت مریم از سفر دست کشیدند.^{۱۶} وقتی او برگشت، مردم از حزیروت کوچ کردند در بیابان فاران اردو زدند.

بررسی اوضاع کنعان

(همچنین تثییه ۱: ۱۹-۳۳)

^{۱-۲} خداوند به موسی فرمود: «چند نفر را به کنعان، یعنی سرزمینی که می‌خواهم آن را به قوم

اسرائیل بېخشم، بفرست تا آنجا را بررسی و مطالعه کنند. برای این منظور از هر قبیله یک رهبر را بفرست.»^{۳-۱۵} پس موسی قرار فرموده خداوند اشخاص ذیل را از اردوگاه خود، یعنی بیابان فاران، به سرزمین کنعان فرستاد:

شَموع، پسر زکور، از قبیله رُوبین؛

شَافاط، پسر حوری، از قبیله شمعون؛

کالِب، پسر یَفنه، از قبیله یهودا؛

یَجال، پسر یوسف، از قبیله ایسَسکار؛

هوشع، پسر نون، از قبیله افرایم؛

فِلتی، پسر رافو، از قبیله بنیامین؛

جَدی ثیل، پسر سودی، از قبیله زبولون؛

جَدی، پسر سوسی، از قبیله مَنسی؛

عَمیئیل، پسر جَملی، از قبیله دان؛

سَطور، پسر میکائیل، از قبیله آشیر؛

نَحبی، پسر وَفسی، از قبیله نفتالی؛

جاویل، پسر ماکی، از قبیله جاد.

^{۱۶} اینها نامهای کسانی بودند که موسی برای جاسوسی به آن سرزمین فرستاد. در همین موقع بود که موسی نام هوشع پسر نون را (که معنی آن «نجات» است)، به یوشع (یعنی «خداوند نجات می‌دهد») تبدیل کرد.

^{۱۷} پس موسی آن‌ها را برای بررسی سرزمین کنعان با این هدایات فرستاد: «از اینجا بطرف شمال، به قسمت جنوب سرزمین کنعان و به سرزمین کوهستانی بروید»^{۱۸} و وضع آنجا را مطالعه کرده معلوم کنید که آیا مردم آنجا قوی هستند یا ضعیف؟ تعدادشان کم است یا زیاد؟^{۱۹} زمین آن‌ها حاصلخیز است یا خیر؟ مردم آنجا در جلگه‌ها زندگی می‌کنند یا در شهرهای مستحکم؟^{۲۰} خاک زمینشان با ثمر است یا بائر؟ آنجا درختان زیاد دارد یا نه؟ سعی کنید که از میوه و محصول آنجا مقداری را بطور نمونه با خود بیاورید.» (آن موقع موسم انگور بود.)

^{۲۱} پس آن‌ها رفتند و وضع زمین را از بیابان سین تا رحوب در نزدیکی گذرگاه حمات مطالعه نمودند.^{۲۲} و از قسمت جنوب آنجا عبور کرده به حبرون رسیدند. در آنجا قبایل اخیمان، شیشای و تلمی که از سلسلهٔ عناق بودند، زندگی می‌کردند. (حبرون هفت سال قبل از صوعن مصر بنا یافته بود.)^{۲۳} سپس به درهٔ اشکول وارد شدند و از آنجا یک خوشه انگور چیدند و با خود بردند. این خوشهٔ انگور آنقدر سنگین بود که آن را به چوبی بسته دو نفر بر شانه‌های خود حمل می‌کردند. آن‌ها همچنین مقداری انار و انجیر هم بعنوان نمونه با خود بردند.^{۲۴} آن دره را بخاطر آن خوشهٔ انگور، درهٔ اشکول، (یعنی درهٔ خوشه) نامیدند.

بازگشت جاسوسان

^{۲۵} بعد از چهل روز آن‌ها از سفر برگشتند^{۲۶} و پیش موسی، هارون و تمام قوم اسرائیل که در قادیس واقع در بیابان فاران اردو زده بودند، رفتند و چگونگی سفر خود را به اطلاع آن‌ها رساندند و میوه‌هایی را که با خود آورده بودند به آن‌ها نشان دادند.^{۲۷} به آن‌ها گفتند: «به سرزمینی که ما را فرستادید رفتیم و آن را مطالعه کردیم. آنجا را سرزمینی یافتیم حاصلخیز که

شیر و عسل در آن جاری است. اینها میوه‌های آنجا هستند که بطور نمونه با خود آوردیم.^{۲۸} اما باشندگان آنجا مردم بسیار قوی هستند و در شهرهای بزرگ و مستحکم زندگی می‌کنند. بر علاوه ما اولادهٔ عناق (غول‌پیکر) را هم در آنجا دیدیم.^{۲۹} مردم عمالیق در جنوب، حِیان، یبوسیان و اموریان در مناطق کوهستانی و کنعانیان در سواحل بحر مدیترانه و دریای اُردن زندگی می‌کنند.»

^{۳۰} اما کالیب مردم را در حضور موسی خاموش ساخت و گفت: «فوری برویم آنجا را تصرف کنیم چون یقین داریم بر آن‌ها غالب می‌شویم.»^{۳۱} آنگاه مردانی که به آنجا رفته بودند گفتند: «ما نمی‌توانیم با آن مردم مقابله کنیم، زیرا آن‌ها قویتر از ما هستند.»^{۳۲} به این ترتیب، آن‌ها خبرهای بد و منفی را در مورد مردم آن سرزمین در بین قوم شایع کردند و اظهار داشتند: «مردم آنجا همه قوی هیکل هستند و ساکنین آنجا را می‌خورند.^{۳۳} اولادهٔ عناق را دیدیم و آن‌ها آنقدر قوی‌اند و قد بلند دارند که ما به تناسب آن‌ها مثل ملخ بودیم.»

شورش قوم اسرائیل

۱۴^۱ مردم تمام شب با آواز بلند گریستند^۲ و از دست موسی و هارون شکایت کرده گفتند: «ای کاش در مصر می‌مردیم یا در همین بیابان از بین می‌رفتیم.^۳ خداوند ما را به این سرزمین آورد تا ما را با شمشیر دشمن بقتل برساند و زنان و فرزندان ما اسیر شوند، پس بهتر است که به مصر برگردیم.»^۴ به یکدیگر گفتند: «بیائید که برای خود رهبری انتخاب کنیم تا ما را دوباره به مصر ببرد.»

^۵ آنگاه موسی و هارون در پیش مردم اسرائیل رو به خاک افتادند.^۶ یوشع، پسر نون و کالیب، پسر یَفْنه که با چند نفر دیگر برای تحقیق و مطالعه به سرزمین کنعان رفته بودند، یخن خود را پاره کردند^۷ و به مردم اظهار داشتند: «سرزمین کنعان را ما بررسی کردیم. آنجا یک جای بسیار خوب است.^۸ اگر خداوند از ما خوشنود باشد، ما را به آنجا می‌برد و آن سرزمین را که شیر و عسل در آن جاری است، به ما می‌دهد.^۹ پس شما نباید علیه خداوند تمرد کنید و از مردم کنعان

بترسید، زیرا شکست دادن آن‌ها مثل نان خوردن برای ما آسان است. آن‌ها پُشت و پناهی ندارند، اما خداوند همراه ما است. از ایشان نترسید!»^{۱۰} مردم اسرائیل بعوض اینکه به حرف آن‌ها گوش بدهند، خواستند که آن‌ها را سنگسار کنند. ناگاه جلال با شکوه خداوند در خیمه حضور خداوند بر تمام قوم اسرائیل ظاهر شد.

موسی برای قوم اسرائیل شفاعت می‌کند

^{۱۱} خداوند به موسی فرمود: «تا بکی این قوم به من اهانت می‌کنند؟ با وجود اینهمه معجزاتی که من در بین شان نشان دادم باز هم به من ایمان نمی‌آورند.»^{۱۲} پس می‌خواهم که آن‌ها را به مرض مهلکی مبتلا و از میراث محروم کنم و از تو یک قومی که بزرگتر و قویتر از اینها باشد بوجود آورم.»

^{۱۳} اما موسی به خداوند گفت: «اگر این خبر بگوش مردم مصر برسد چه خواهند گفت؟ تو این قوم را با قدرت خود از دست آن مردم نجات دادی.»^{۱۴} مردم مصر از این موضوع به باشندگان سرزمین کنعان خبر خواهند داد. مردم کنعان می‌دانند که تو ای خداوند، با این قوم هستی و خود را در ابری که بالای سر آن‌ها است نشان می‌دهی و با ستون ابر و آتش شب و روز آن‌ها را راهنمایی می‌کنی.^{۱۵} حالا اگر تمام این قوم را بکشی، آن مردمی که نام ترا شنیده‌اند، خواهند گفت: «چون خداوند نتوانست این قوم را به این سرزمین که وعده مالکیت آن را به آن‌ها داده بود برساند، مجبور شد که آن‌ها را در بیابان بکشد.»^{۱۷} بدربار تو زاری می‌کنم که قدرت خود را با بخشیدن گناهان ما نشان بدهی، زیرا تو به ما وعده دادی و فرمودی: «بزودی خشم نمی‌گیرم و محبت من بی‌پایان است. گناه و خطای شما را می‌بخشم، اما به هیچوجه گناهکار را بدون سزا نمی‌گذارم. بخاطر گناه پدران، فرزندان شان را تا نسل سوم و چهارم جزا می‌دهم.»^{۱۹} پس از حضور تو التماس می‌کنم که از روی رحمت بی‌پایان گناهان این مردم را ببخشی، چنانچه از همان زمانی که مصر را ترک کردند و تا حال بارها گناهان شان را بخشیده‌ای.»

^{۲۰} آنگاه خداوند فرمود: «چون تو از من خواهش کردی، من آن‌ها را بخشیدم، ^{۲۱-۲۲} اما به حیات خود و بحضور پُر جلالم که زمین را پُر کرده است قسم می‌خورم که هیچکدام از آنهایی را که جلال و معجزات مرا در مصر و همچنین در بیابان دیده‌اند و بازهم از من بی‌اطاعتی کردند و مرا مورد آزمایش قرار دادند، ^{۲۳} روی آن سرزمینی را که به پدران شان وعده مالکیت آن را داده‌ام نخواهند دید. ^{۲۴} ولی بنده من، کالیب با آن‌ها فرق دارد. او همیشه و از صمیم دل فرمان مرا بجا آورده است، بنابراین، او را به همان سرزمینی که برای مطالعه‌اش رفته بود، می‌برم و اولاده او را مالک آن می‌سازم. ^{۲۵} حالا چون عمالیقیان و کنعانیان در دره‌ها سکونت دارند، پس بهتر است که برگردید و از راه بحیره احمر به بیابان بروید.»

قوم اسرائیل جزا می‌بیند

^{۲۶-۲۷} بعد خداوند به موسی و هارون فرمود: «تا بکی این مردم شیراز من شکایت می‌کنند؟ من بارها شکایت این قوم را شنیده‌ام. ^{۲۸} پس به آن‌ها بگو: خداوند به حیات خود قسم می‌خورد که همان بلا را که از آن می‌ترسیدید بر سر تان می‌آورم. ^{۲۹} اجساد تان در این بیابان پوسیده می‌شوند. از تمام اشخاص بیست ساله و بالاتر تان یکنفر هم زنده نمی‌ماند، زیرا که از من شکایت کردید. ^{۳۰} بغیر از کالیب، پسر یفنه و یوشع، پسر نون هیچکدام شان به آن سرزمین موعود قدم نمی‌گذارد. ^{۳۱} همچنان کودکان تان را که شما گفتید اسیر ساکنین آن سرزمین می‌شوند، بسلامتی به آنجائی که شما آن را رد کردید، می‌رسانم. ^{۳۲} اما جنازه‌های شما در این بیابان می‌افتند. ^{۳۳} فرزندان تان بخاطر بی‌ایمانی شان برای چهل سال چوپانی می‌کنند تا که آخرین نفر تان در بیابان بمیرد. ^{۳۴} در مقابل هر روزی که نمایندگان شما در آن سرزمین مطالعه کردند یکسال جزا می‌بینید، یعنی مدت چهل سال در بیابان سرگردان می‌باشید. و به این ترتیب، جزای نافرمانی خود را می‌بینید تا بدانید که بی‌اطاعتی از من چه نتیجه‌ای دارد. ^{۳۵} و شما ای قوم شیراز، که به مخالفت من برخاسته‌اید، در بیابان می‌میرید. این گفتار من که خداوند هستم می‌باشد.»

^{۳۶-۳۷} آن کسانی که برای بررسی به کنعان رفته بودند و با شایعات بد مردم را به وحشت انداخته آن‌ها را برضد خداوند تحریک نمودند، در اثر بلائی که خداوند بر سرشان آورد همه هلاک شدند. ^{۳۸} از بین آن‌ها تنها یوشع، پسر نون و کالیب، پسر یفنه زنده ماندند.

شکست قوم اسرائیل در سرزمین کوهستانی کنعان

(همچنین در تثیبه ۱: ۴۱-۴۶)

^{۳۹} موسی آنچه را که خداوند فرموده بود به اطلاع مردم رساند و آن‌ها بسیار گریه کردند. ^{۴۰} روز دیگر، صبح وقت برخاستند و بسر کوه رفتند و گفتند: «ما حاضر و آماده هستیم که به سرزمین موعود برویم. ما به گناه خود اعتراف می‌کنیم.»

^{۴۱} موسی به آن‌ها گفت: «شما با این کارتان از فرمان خداوند سرپیچی می‌کنید، اما موفق نمی‌شوید. ^{۴۲} شما نباید به آنجا بروید، زیرا خداوند به شما کمک نمی‌کند و دشمن، شما را شکست می‌دهد. ^{۴۳} وقتی با عمالیقان و کنعانیان روبرو شوید با شمشیر آن‌ها بقتل می‌رسید. چون شما از پیروی خداوند دست کشیده‌اید، بنابراین خداوند با شما نیست.»

^{۴۴} اما آن‌ها به حرف موسی گوش ندادند و با وجودیکه صندوق پیمان خداوند و موسی از اردوگاه حرکت نکرده بودند، آن‌ها رهسپار سرزمین موعود شدند. ^{۴۵} آنگاه عمالیقان و کنعانی‌های ساکن کوهستان به مقابل شان پائین آمدند و آن‌ها را شکست دادند و تا حُرْمه تعقیب کردند.

مقررات قربانی

^{۲-۱} خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که وقتی بسرزمین موعود می‌رسند، این مقررات را رعایت کنند: ^{۳-۵} هرگاه بخواهند قربانی سوختنی یا هر قربانی دیگری که بر آتش تقدیم می‌شود و خداوند آن را می‌پسندد، بیاورند. قربانی باید گاو، قوچ، گوسفند یا بز باشد. آن

قربانی، خواه قربانی سوختنی، خواه نذری، خواه دلخواه، خواه قربانی مخصوص یکی از عیدها باشد، در هر صورت باید با هدیه آردی تقدیم شود. اگر کسی بخواهد که بره‌ای را قربانی کند، همراه آن باید یک کیلو آرد اعلی مخلوط با یک لیتر روغن بعنوان هدیه آردی و یک لیتر شراب بعنوان هدیه نوشیدنی تقدیم کند.^{۶-۷} هرگاه بخواهد یک قوچ را قربانی کند، همراه آن باید دو کیلو آرد اعلی مخلوط با یک و نیم لیتر روغن بعنوان هدیه آردی و همچنین یک و نیم لیتر شراب بعنوان هدیه نوشیدنی تقدیم کند. این نوع قربانی خداوند را راضی می‌کند.^{۸-۱۰} اگر کسی بخواهد یک گاو را جهت قربانی نذری یا سلامتی بیاورد، همراه آن باید سه کیلو آرد اعلی مخلوط با دو لیتر روغن بعنوان هدیه آردی و نیز دو لیتر شراب بعنوان هدیه نوشیدنی تقدیم کند. بوی این قربانی که بر آتش به خداوند هدیه می‌شود برای او گوارا است.

^{۱۱-۱۲} این چیزهایی بود که باید همراه هر یک از قربانی‌های گاو، قوچ، بره یا بزغاله تقدیم شود. هر کسی، خواه اسرائیلی باشد خواه بیگانه‌ای که در بین قوم اسرائیل سکونت دارد، بخواهد قربانی مورد پسند خداوند را بر آتش تقدیم کند، باید همین مقررات را رعایت نماید.^{۱۳-۱۴} از آنجائی که این مقررات برای اسرائیلی‌ها و همچنین بیگانگان یکسان است، باید بعنوان یک فریضه ابدی باقی بماند و همگی از این قانون پیروی کنند.»

^{۱۷-۱۸} خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که وقتی به سرزمینی که من آن‌ها را می‌آورم، وارد شدند،^{۱۹} و هر وقتی که از میوه زمین بخورند، باید یک حصه آن را بعنوان هدیه مخصوص به من تقدیم کنند.^{۲۰} هرگاه نان بپزند باید اولین قرص نان را که از اولین خرمن خود به دست می‌آورند، بعنوان هدیه مخصوص به من تقدیم نمایند.^{۲۱} این هدیه‌ای را که از خرمن خود می‌دهند یک فریضه ابدی است و باید همیشه رعایت شود.»

هدیه گناه غیر عمدی

^{۲۲-۲۳} هرگاه شما یا نسل آینده تان ندانسته از انجام هدایاتی که خداوند به موسی داد غفلت

کنید،^{۲۴} و بعد جماعت متوجه اشتباه خود شود، آن وقت باید یک گاو را بعنوان قربانی سوختنی تقدیم کند. تمام جماعت، این قربانی را که بوی آن مورد پسند خداوند است باید طبق مقررات همراه هدیه آردی و هدیه نوشیدنی و یک بز نر جهت قربانی گناه تقدیم کنند.^{۲۵} کاهن برای تمام قوم اسرائیل کفاره کند و گناه شان بخشیده می شود، زیرا که گناه شان قصداً نبوده است و همچنین بخاطر همین اشتباه خود قربانی سوختنی و نیز قربانی گناه تقدیم کرده اند.^{۲۶} تمام قوم اسرائیل و هم بیگانگانی که در بین شان سکونت دارند بخشیده می شوند، زیرا تمام مردم در این اشتباه شامل بوده اند.

^{۲۷} اگر تنها یک نفر ندانسته گناهی کند، آنوقت باید یک بز ماده یکساله را بعنوان قربانی گناه تقدیم کند^{۲۸} و کاهن در حضور خداوند برایش کفاره نماید و آن شخص بخشیده می شود.^{۲۹} این قانون را بیگانگانی که در بین شما سکونت دارند هم رعایت کنند.

^{۳۰} اما اگر کسی قصداً مرتکب گناهی شود، خواه اسرائیلی باشد خواه بیگانه، آن شخص در برابر خداوند گناه ورزیده است و باید از اجتماع طرد شود،^{۳۱} زیرا که او فرمان خداوند را ناچیز شمرده از او نافرمانی کرده است. او باید به جزای عملش برسد.»

جزای شکستن قانون سبت

^{۳۲} هنگامی که قوم اسرائیل در بیابان بودند، مردی را دیدند که در روز سبت هیزم جمع می کند.^{۳۳} آن ها او را پیش موسی و هارون و سایر رهبران قوم بردند.^{۳۴} آن ها او را در زندان انداختند، زیرا که نمی دانستند با او چه کنند.^{۳۵} خداوند به موسی فرمود: «سزای این شخص مرگ است. تمام قوم اسرائیل او را در بیرون اردوگاه برده سنگسارش کنند تا که بمیرد.»^{۳۶} پس او را از اردوگاه خارج نموده قرار فرمان خداوند سنگسارش کردند.

^{۳۷-۳۸} خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که برگوشه‌های لباس خود پوپکها بسازند و آنها را با تارهای آبی وصل کنند. ^{۳۹} منظور از ساختن پوپکها اینست که هر وقت آنها را ببینید احکام خداوند را بخاطر آورده از آنها اطاعت نمائید، از من روگردان نشوید و پیرو امیال و خواهشهای نفسانی خود نباشید. ^{۴۰} پس شما بیاد می‌آورید که باید برای خدای خود پاک و مقدس باشید. ^{۴۱} من خداوند، خدای شما هستم، بلی من خداوند، خدای شما هستم که شما را از مصر بیرون آوردم.»

شورش قورح

^{۱-۲} روزی قورح پسر یزهار نواسه قهات، از قبیله لای با داتان و ابیرام پسران ایاب و اون پسر فالت که هر سه از قبیله رؤیین بودند همدست شده علیه موسی شورش کردند. در این شورش دوصد و پنجاه نفر از رهبران مشهور هم که از طرف مردم انتخاب شده بودند، شرکت داشتند. ^۳ آنها پیش موسی و هارون رفته گفتند: «شما از هیچ کدام ما بهتر نیستید. همه قوم اسرائیل مقدس اند و خداوند با همه ما است. پس چرا شما خود را برتر از قوم برگزیده خداوند می‌شمارید؟»

^۴ وقتی موسی سخنان آنها را شنید، رو به خاک افتاد ^۵ و به قورح و همراهانش گفت: «فردا صبح خداوند به شما نشان می‌دهد که چه کسی به او تعلق دارد و چه کسی مقدس است و چه کسی را برگزیده است که بحضور او نزدیک شود. ^{۶-۷} پس ای قورح، تو و همراهانت فردا صبح با منقل‌های پُر از آتش بیائید و در حضور خداوند در آنها خوشبوئی دود کنید. آنوقت معلوم می‌شود که خداوند چه کسی را انتخاب کرده است. ای پسران لای، این شما هستید که حدتان را نمی‌شناسید.»

۸-۹ موسی به قورح و همراهانش گفت: «ای لایوان بشنوید. آیا بنظر شما این امر کوچک است که خدای اسرائیل شما را از بین تمام قوم اسرائیل برگزیده است و در خیمه حضور خداوند موظف ساخت تا به او نزدیک و برای خدمت به مردم آماده باشید؟^{۱۰} خداوند به تو و همه لایوان این افتخار را بخشید و حالا می خواهید که کاهن هم باشید.^{۱۱} شما با این عمل تان با خداوند مخالفت می نمایند. گناه هارون چیست که شما از او شکایت می کنید؟»

۱۲ سپس موسی به داتان و ابیرام، پسران ایلاب پیام فرستاد که بیایند، اما آن ها در جواب گفتند: «ما نمی آئیم.^{۱۳} آیا این یک امر کوچکی است که تو ما را از یک کشوری که در آن شیر و عسل جاری بود آوردی تا در این بیابان از بین ببری و حالا هم می خواهی که بر ما حاکم شوی؟^{۱۴} بر علاوه، تو هنوز ما را به آن سرزمین حاصلخیزی که وعده داده بودی نبرده ای و مزرعه و تاکستانی به ما نداده ای. تو ما را فریب می دهی؟ ما نمی خواهیم که بیائیم.»

۱۵ موسی بسیار قهر شد به خداوند گفت: «قربانی های شان را قبول مکن. من حتی یک الاغ هم از آن ها نگرفته ام و به هیچکدام آن ها آسیبی نرسانده ام.»

۱۶ موسی به قورح گفت: «تو و دو صد و پنجاه نفر همراهانت فردا صبح بحضور خداوند بیایید. هارون هم می آید.^{۱۷} هر کدام یک منقل با خود بیاورد و خوشبوئی در آن گذاشته و بر قربانگاه تقدیم کند. هارون هم با منقل خود حاضر می شود.»^{۱۸} پس همگی منقلهای خود را آورده آتش روشن کردند و خوشبوئی بر آن ها گذاشتند و با موسی و هارون پیش دروازه دخول خیمه عبادت ایستادند.^{۱۹} بعد قورح تمام قوم اسرائیل را برضد موسی و هارون تحریک نمود و همه را در پیش دروازه خیمه حضور خداوند جمع کرد. ناگهان حضور پُر شکوه خداوند بر تمام قوم اسرائیل ظاهر شد.^{۲۰-۲۱} خداوند به موسی و هارون فرمود: «از این مردم خود را جدا کنید، زیرا می خواهم همه آن ها را فوراً هلاک کنم.»^{۲۲} اما موسی و هارون رو به خاک افتادند و گفتند: «ای خدائی که سرچشمه زندگی هستی، آیا بخاطر گناه یک نفر بر تمام قوم غضبناک می شوی؟»^{۲۳-۲۴} خداوند به موسی فرمود: «پس به قوم اسرائیل بگو که از خیمه های قورح و

جزای شورشیان

^{۲۵} آنگاه موسی با رهبران قوم به طرف خیمهٔ داتان و ابیرام رفتند ^{۲۶} و به مردم گفت: «خواهش می‌کنم که از اطراف خیمه‌های این مردان شیر دور شوید و به چیزی که متعلق به آن‌ها است دست نزنید، مبادا بخاطر گناهان آن‌ها شما هم هلاک شوید.»

^{۲۷} پس آن‌ها از اطراف خیمه‌های قورح و داتان و ابیرام دور شدند و داتان و ابیرام با زنان و فرزندان خود از خیمه بیرون آمده دم دروازه ایستادند. ^{۲۸} موسی گفت: «حالا یقین خواهید کرد که خداوند مرا فرستاده تا تمام این کارها را انجام بدهم و آن‌ها را به ارادهٔ خود نکرده‌ام. ^{۲۹} اگر این مردم به مرگ طبیعی یا در اثر تصادف و یا مریضی بمیرند، در آنصورت خداوند مرا نفرستاده است. ^{۳۰} اما اگر خداوند چیز تازه‌ای بعمل آورد زمین چاک شود و اینها را با همه مال و دارائی شان در خود فرو برد و زنده به گور بروند. آنوقت می‌دانید که این مردان به خدا اهانت کرده‌اند.»

^{۳۱} بمجردیکه سخنان موسی تمام شد، زمین زیر پای قورح و داتان و ابیرام باز شد ^{۳۲} و آن‌ها را همراه با خانواده‌ها و همدستان و همه چیزهایی که به آن‌ها متعلق بودند در خود فروبرد. ^{۳۳} به این ترتیب، چاک زمین بر آن‌ها بسته شد و همگی با همه چیزی که داشتند، زنده بگور شدند و از بین رفتند. ^{۳۴} سایر مردم اسرائیل که در نزدیک آن‌ها ایستاده بودند، فریاد برآورده فرار کردند که مبادا زمین آن‌ها را هم ببلعد.

^{۳۵} بعد آتشی از جانب خداوند فرود آمد و آن دوصد و پنجاه نفری را که خوشبوئی تقدیم می‌کردند، سوختاند.

^{۳۶-۳۸} سپس خداوند به موسی فرمود: «به اِلعازار، پسر هارون کاهن بگو که منقل‌ها را از بین

شعله‌های آتش بیرون کند که چون وقف من شده‌اند مقدس می‌باشند و خاکستر منقلهای این مردان را که گناه کردند و به قیمت جان شان تمام شد دور و در یک جای وسیع بریزد. بعد از منقلها ورقهای نازک ساخته آن‌ها را برای پوشش قربانگاه به‌کار برند. به این ترتیب، این پوشش برای مردم اسرائیل یک خاطرهٔ عبرت‌انگیز خواهد بود.»^{۳۹} و اِعازار کاهن منقلهای برنجی را گرفته از آن‌ها ورقه‌ها برای پوشش قربانگاه ساخت،^{۴۰} تا قوم اسرائیل عبرت بگیرند و هیچ‌کسی بغیر از اولادۀ هارون، جرأت نکند که در حضور خداوند خوشبوئی دود کند و به همان بلائی گرفتار شود که بر سر قورح و پیروانش آمد. به این ترتیب، هدایاتی که خداوند به موسی داد موبمو اجراء شد.

^{۴۱} ولی فردای آن، قوم اسرائیل بار دیگر علیه موسی و هارون لب به شکایت گشودند و گفتند: «شما قوم برگزیدهٔ خداوند را کشتید.»^{۴۲} اما وقتیکه مردم برضد موسی و هارون جمع شدند، ناگهان دیدند که ابر، خیمهٔ عبادت را پوشاند و حضور پُر شکوه خداوند ظاهر شد.^{۴۳-۴۴} موسی و هارون رفتند و پیشروی خیمهٔ حضور خداوند ایستادند و خداوند به موسی فرمود: ^{۴۵} «از پیش این مردم دور شوید تا آن‌ها را فوراً هلاک سازم.» اما موسی و هارون در حضور خداوند رو به خاک افتادند.^{۴۶} موسی به هارون گفت: «منقل خود را بگیر و از سر قربانگاه در آن آتش بریز و بر آن خوشبوئی دود کن و فوراً در بین مردم برو و برای شان کفاره کن تا گناهان شان بخشیده شود، زیرا آتش خشم خداوند بر آن‌ها شعله‌ور گردیده و بلا شروع شده است.»^{۴۷} پس هارون طوریکه موسی هدایت داده بود عمل کرد و فوری در بین مردم رفت و دید که بلا شروع شده بود، بنابراین، خوشبوئی را بر آتش انداخت و برای آن‌ها کفاره کرد.^{۴۸} او بین زندگان و مردگان ایستاد و بلا رفع شد.^{۴۹} با آنهم، علاوه بر آنهایی که روز پیش با قورح از بین رفته بودند، چهارده هزار و هفتصد نفر دیگر هم کشته شدند.^{۵۰} قبل از آنکه هارون پیش موسی برگردد، بلا متوقف شد.

عصای هارون شگوفه می کند

^{۱-۲} خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که هر یک از رهبران دوازده قبیلهٔ شان یک عصا برای تو بیاورد. تو نام هر کدام آن‌ها را بر عصای او بنویس. ^۳ نام هارون باید بر عصای قبیلهٔ لاوی نوشته شود. ^۴ بعد آن عصاها را در خیمهٔ حضور خداوند برده پیشروی صندوق پیمان، یعنی جائی که با شما ملاقات می‌کنم، بگذار. ^۵ آنگاه عصای شخصی را که من انتخاب کرده‌ام شگوفه می‌کند. به این ترتیب، به شکایات همیشگی قوم که برضد تو می‌کنند خاتمه می‌دهم.»

^۶ موسی با مردم اسرائیل مذاکره نمود و هر یک از رهبران دوازده قبیله برای او یک عصا آورد ^۷ و موسی آن‌ها را گرفته با عصای هارون در خیمهٔ عبادت برد و پیشروی صندوق پیمان خداوند گذاشت.

^۸ فردای آن موسی به خیمه داخل شد و دید که عصای هارون که نام قبیلهٔ لاوی بر آن نوشته شده بود شگفته و شگوفه کرده و بادام پخته بار آورده است. ^۹ موسی عصاها را بیرون آورد و به قوم اسرائیل نشان داد. بعد از آنکه آن‌ها عصاها را دیدند، هر یک از رهبران عصای خود را پس گرفت. ^{۱۰} خداوند به موسی فرمود که عصای هارون را دوباره در پیشروی صندوق پیمان بگذارد تا خطاریه‌ای برای این مردم سرکش باشد و بدانند که اگر از شکایت دست نکشند، از بین می‌روند. ^{۱۱} پس موسی هر آنچه را که خداوند فرموده بود انجام داد.

^{۱۲-۱۳} سپس قوم اسرائیل به موسی شکایت کرده گفتند: «برای ما دیگر امیدی باقی نمانده است. حالا هر کسی که نزدیک خیمهٔ حضور خداوند برود کشته می‌شود، پس همهٔ ما هلاک می‌گردیم.»

وظایف کاهنان و لاویان

^۱ خداوند به هارون فرمود: «تو، پسرانت و سایر لویان در مقابل هر نوع بی حرمتی که به خیمه حضور خداوند شود، مسئول هستید. فقط تو و پسرانت برای هر خطائی که در خدمت این جایگاه مقدس سر بزند، مقصر می باشید. ^۲ خویشاوندان تو، یعنی قبیله لوی باید در امور مربوط به خیمه حضور خداوند با شما کمک کنند. ^۳ اما انجام کارهای مقدس در داخل خیمه حضور خداوند فقط بدوش تو و پسرانت می باشد. لویان نباید به اشیای مقدس و یا قربانگاه دست بزنند، زیرا در آنصورت هم تو و هم آنها هلاک می شوید. ^۴ فقط آنها با تو همکاری کنند و وظایف محوله خود را در خیمه حضور خداوند اجراء نمایند و کسی که از قبیله لوی نباشد حق ندارد همراه تو کار کند. ^۵ تنها تو و پسرانت باید امور مربوط به این جایگاه مقدس و قربانگاه را اجراء نمائید، تا مبادا خشم من در مقابل قوم اسرائیل برانگیخته شود. ^۶ من خودم لویان را که بستگان تو هستند از بین تمام قبایل اسرائیل برگزیدم و بعنوان هدیه به تو دادم. آنها وقف من شده اند تا به وظایف مقدس خود در خیمه حضور خداوند مصروف باشند. ^۷ اما وظیفه کاهنی تنها بدوش تو و پسرانت می باشد و فقط شما باید امور مربوط به قربانگاه و قدس الاقداس را اجراء کنید. مقام کاهنی هدیه خاصی است که به شما داده ام و اگر هر کس دیگری که به جایگاه مقدس نزدیک شود، کشته خواهد شد.»

سهم کاهنان

^۸ خداوند به هارون فرمود: «تمام هدایائی را که قوم اسرائیل برای من می آورند و همچنین همه اشیائی را که وقف من می کنند، مسئولیت آنها را به دست تو و پسرانت می گذارم. و این یک فریضه ابدی است. ^۹ از بین تمام هدایای مقدسی که بر قربانگاه سوختانده نمی شوند، این چیزها متعلق به شماست: هدیه های آردی، قربانی های گناه و قربانی های جبران خطا. هر چیزی که به من تقدیم می شود، مقدس است و به تو و پسرانت تعلق می گیرد. ^{۱۰} اینها را باید در یک جای مقدس بخورید و تنها افراد ذکور حق خوردن آنها را دارند.

^{۱۱} برعلاوه، همه هدایای مخصوص دیگری که قوم اسرائیل به من تقدیم می کنند، من آنها را به

شما و پسران و دختران تان بعنوان سهم دایمی می‌دهم و همه اعضای خانواده تان در صورتی که شرعاً نجس نباشند می‌توانند آن‌ها را بخورند.

^{۱۲} من بهترین میوه نو محصولاتی را که بنی اسرائیل به من تقدیم کرده است، به تو می‌بخشم، یعنی بهترین روغن زیتون، شراب و غله ^{۱۳} و هر نوع محصول دیگر زمین متعلق به تو است. و هر نفر از اعضای خانواده‌ات که شرعاً نجس نباشد می‌تواند از آن‌ها بخورد.

^{۱۴-۱۶} خلاصه هر چیزی که وقف من شده است، به شمول پسران اولباری قوم اسرائیل و اولباری‌های حیوانات آن‌ها، به شما تعلق دارد. اما پسران اولباری و اولباری‌های حیواناتی که گوشت آن‌ها حرام است باید بازخرید شوند. و هر کسی که صاحب اولین پسر شود، از برای او پنج مثقال نقره بدهد و وقتی که طفل یک ماهه شد باید آن مبلغ را بپردازد. ^{۱۷} ولی اولباری گاو، گوسفند و بز را نمی‌توان بازخرید کرد، زیرا آن‌ها متعلق به من هستند و باید برای من قربانی شوند. خون آن‌ها را باید بر قربانگاه پاشید و چربی آن‌ها بعنوان هدیه بر آتش به من تقدیم شود و بوی این قربانی مورد پسند خداوند واقع می‌گردد. ^{۱۸} گوشت آن‌ها را، از قبیل سینه و ران راست، بحیث هدیه مخصوص به شما می‌بخشم.

^{۱۹} من به تو و خانواده‌ات همه این هدیه‌های مخصوصی را که قوم اسرائیل برای من می‌آورند، داده‌ام و این پیمانی است ابدی که من با شما و اولادۀ تان بسته‌ام.»

^{۲۰} خداوند به هارون فرمود: «شما نباید هیچ مُلک و دارائی در سرزمین اسرائیل داشته باشید، زیرا که من، خداوند همه دارائی و ثروت شما هستم.»

سهم لاویان

^{۲۱} ده فیصد هر چیزی را که قوم اسرائیل به من تقدیم می‌کنند، من به قبیله لاوی در بدل خدمت شان در خیمه حضور خداوند، بخشیده‌ام. ^{۲۲} از این ببعد سایر اسرائیلی‌ها حق ندارند که به

خیمه حضور خداوند نزدیک شوند، مبادا مجرم شناخته شده بمیرند.^{۲۳} تنها لاویان می‌توانند وظایف خیمه حضور خداوند را اجراء نمایند. و اگر در اجرای وظایف خود کوتاهی کنند مجرم شناخته می‌شوند و این قانونی است دایمی که نسلهای آینده‌شان هم باید آن را رعایت کنند،^{۲۴} زیرا ده فیصد همه چیزهایی را که قوم اسرائیل بعنوان هدیه مخصوص به من تقدیم می‌کنند به لاویان داده‌ام، بنابراین، آن‌ها نباید مُلک و دارائی در سرزمین اسرائیل داشته باشند.»

مسئولیت لاویان

^{۲۵-۲۶} خداوند به موسی فرمود که به لاویان بگوید: «ده فیصد چیزهایی را که از قوم اسرائیل می‌گیرید، بعنوان هدیه مخصوص به من تقدیم کنید.^{۲۷} این هدیه مخصوص را که برای من بعنوان هدیه میوه و محصولات غله و شراب به من می‌دهید، قبول می‌کنم.^{۲۸-۲۹} لهذا این ده فیصدی‌ها که به من تقدیم می‌شوند باید از بهترین حصه فیصدی‌ها باشند و باید آن‌ها را به هارون کاهن بدهید.^{۳۰} پس از آنکه بهترین حصه را تقدیم کردید، بقیه آن‌ها را برای خود بگیرید، مثلیکه مردم بعد از تقدیم هدیه‌ها، باقیمانده محصول را برای خود نگه می‌دارند.^{۳۱} شما و فامیل تان می‌توانید در هر جایی که بخواهید بخورید، زیرا آن مزد خدمتی است که شما در خیمه عبادت اجراء می‌کنید.^{۳۲} شما لاویان با خوردن آن مقصر شمرده نمی‌شوید، بشرطیکه بهترین حصه ده فیصد را به کاهنان بدهید. و اگر این کار را نکنید به هدیه‌های مقدس بی‌حرمتی می‌نمائید و کشته می‌شوید.»

تطهیر اشیای نجس

^{۱-۲} خداوند به موسی و هارون فرمود که این هدیایات را به قوم اسرائیل بدهند: یک گاو سرخ و بی‌عیب را که هیچ یوغی بر گردنش گذاشته نشده باشد بیاورند^۳ و آن را به اِعازار کاهن بدهند. او آنرا از اردوگاه بیرون برده و یکنفر در حضور او آنرا ذبح کند.^۴ آنگاه اِعازار قدری از خون

گاو را گرفته با انگشت خود هفت بار بطرف پیشروی خیمه حضور خداوند بپاشد.^۵ بعد حیوان را با پوست، گوشت، خون و سرگین آن بسوزاند.^۶ اَلعازار چوب سرو و شاخه‌های جارو بوته و نخ سرخ را گرفته آن‌ها را در آتش بیندازد.^۷ پس از آن باید لباسهای خود را شسته غسل کند و بعد به اردوگاه برگردد، اما تا شام شرعاً نجس خواهد بود.^۸ شخصی که گاو را سوختانده است باید لباسهای خود را بشوید و غسل کند و او هم تا شام شرعاً نجس خواهد بود.^۹ بعد یک کسی که شرعاً نجس نباشد خاکستر گاو را جمع کرده در یک جای پاک در بیرون اردوگاه بیندازد تا قوم اسرائیل آن را برای آب طهارت که بخاطر رفع گناه است، به کار برند.^{۱۰} کسی که خاکستر گاو را جمع کرده است، لباسهای خود را بشوید و او هم تا شام نجس خواهد بود. این مقررات را هم مردم اسرائیل و هم بیگانگانی که در بین آن‌ها سکونت دارند باید همیشه رعایت کنند.

^{۱۱} هر کسی که جنازه‌ای را لمس کند تا هفت روز نجس خواهد بود.^{۱۲} او باید در روز سوم و هفتم خود را با آب طهارت بشوید، پاک می‌شود، اما اگر در آن دو روز خود را با آن آب پاک نکند، همانطور نجس باقی می‌ماند.^{۱۳} اگر کسی جنازه‌ای را لمس کند و خود را با آب طهارت نشوید، نجس باقی می‌ماند، زیرا که آب طهارت بر او پاشیده نشده است. آن شخص باید از بین قوم رانده شود، زیرا او خیمه حضور خداوند را نجس کرده است.

^{۱۴} اگر کسی در خیمه‌ای بمیرد، این مقررات باید رعایت شود: هر کسیکه در آن خیمه ساکن است و یا در آن داخل می‌شود تا هفت روز شرعاً نجس خواهد بود.^{۱۵} هر گونه ظرفی بی‌سرپوش که در آن خیمه باشد نجس می‌شود.^{۱۶} هرگاه شخصی به جسد کسی که کشته شده یا بمرگ طبیعی مرده باشد دست بزند، یا استخوان انسان و یا قبری را لمس کند تا هفت روز نجس خواهد بود.

^{۱۷} برای اینکه شخص نجس پاک شود، باید خاکستر گاو سرخ را که برای رفع گناه قربانی شده است در یک ظرف بیندازد و آب روان بر آن بریزد.^{۱۸} بعد یک نفری که نجس نباشد شاخه‌های از بته زوفا را گرفته در آن آب فروبرد و با آن شاخه‌ها آب را بر خیمه و همه ظروفی که در خیمه

هستند و همچنین بر همه کسانی که در آن خیمه بوده‌اند یا به استخوان انسان، یا به جسد و یا به قبری دست زده باشند، پاشد.^{۱۹} آب طهارت باید در روز سوم و هفتم بر شخص نجس ریخته شود. در روز هفتم شخص نجس باید لباسهای خود را شسته غسل کند. او در شام همان روز پاک می‌شود.

^{۲۰} ولی اگر کسی نجس شود و خود را پاک نسازد، نجس باقی می‌ماند، زیرا که آب طهارت بر او پاشیده نشده است. آن شخص باید از بین قوم اسرائیل رانده شود، زیرا خیمه حضور خداوند را نجس کرده است.^{۲۱} این یک قانون دائمی است. شخصی که آب طهارت را می‌پاشد باید لباسهای خود را بشوید و هر کسی که به آن آب دست بزند، تا شام نجس باقی می‌ماند.^{۲۲} هر چیزی که دست نجس به آن بخورد نجس می‌شود و هر کسی که چیز نجس را لمس کند، تا شام نجس باقی می‌ماند.

آب از صخره جاری می‌شود

(همچنین در خروج ۱۷: ۱-۷)

^{۲۰} در ماه اول سال، قوم اسرائیل به بیابان سین رسیدند و در قادیس خیمه زدند. در آنجا مریم فوت کرد و دفن شد.

^۲ جائیکه اردو زده بودند آب نداشت، بنابراین، مردم بدور موسی و هارون جمع شده^۳ لب به شکایت گشوده گفتند: «ای کاش ما هم با خویشاوندان اسرائیلی خود در حضور خداوند می‌مردیم.^۴ چرا ما را در این بیابان آوردید تا با حیوانات خود در اینجا بمیریم؟^۵ چرا ما را از مصر به این بیابان خراب و بی‌علف آوردید؟ در اینجا نه غله است، نه انجیر، نه تاک و نه انار. در اینجا حتی آب هم برای نوشیدن نداریم.»^۶ موسی و هارون از مردم دور شدند و به پیش دروازه خیمه عبادت رفتند و در آنجا رو به خاک افتادند و حضور با شکوه خداوند بر آنها ظاهر شد^{۷-۸} و به موسی فرمود: «عصا را از پیشروی صندوق پیمان بگیر. بعد تو و برادرت،

هارون، قوم اسرائیل را جمع کنید و در پیش چشمان آن‌ها به این صخره بگو که آب خود را جاری سازد. آنوقت می‌توانید از آن صخره به مردم و حیوانات شان آب بدهید.»^۹ پس موسی طوریکه خداوند فرموده بود عصا را از پیشروی صندوق پیمان برداشت.

^{۱۰} بعد او و هارون همهٔ مردم را در پیش آن صخره جمع کردند و به آن‌ها گفت: «ای مردم مفسد بشنوید. آیا می‌خواهید که از این صخره برای تان آب بیرون بیاوریم؟»^{۱۱} آنگاه موسی عصا را بلند کرد و دو مرتبه به صخره زد. دفعتاً آب فراوان جاری شد و همه مردم و حیوانات شان از آن نوشیدند.

^{۱۲} خداوند به موسی و هارون فرمود: «چون شما به من اعتماد نکردید و در پیش قوم اسرائیل به قدوسیت من احترام نگذاشتید، بنابراین شما آن‌ها را به آن سرزمین موعود راهنمایی نمی‌کنید.»

^{۱۳} پس آنجا را مریبه، (یعنی مشاجره) نامیدند، زیرا در آنجا بود که بنی اسرائیل با خداوند مشاجره کردند و در همانجا خداوند قدوسیت خود را به مردم ظاهر ساخت.

ادوم از عبور بنی اسرائیل جلوگیری می‌کند

^{۱۴} موسی قاصدانی را از قادیس با این پیام پیش پادشاه ادوم فرستاد: «ما خویشاوندان تو و اولادهٔ اسرائیل هستیم. تو می‌دانی که ما چقدر زحمات و مشقات را متحمل شدیم.^{۱۵} چطور پدران ما به مصر رفتند و سالیان درازی در آنجا زندگی کردند و مردم مصر با پدران ما رفتار ظالمانه‌ای داشتند.^{۱۶} وقتی بحضور خداوند فریاد و زاری نمودیم، او فریاد ما را شنید و فرشته‌ای را فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. حالا در قادیس که در نزدیکی سرحد کشور تو است خیمه زده‌ایم.^{۱۷} پس از تو خواهش می‌کنیم به ما اجازه بدهی که از داخل کشورت عبور کنیم. ما در کشتزارها و تاکستان‌های شما داخل نمی‌شویم و از چاه‌های تان آب نمی‌نوشیم، بلکه از شاهراه به سفر خود ادامه می‌دهیم و تا از قلمرو تو خارج نشویم از شاهراه پای بیرون نمی‌گذاریم.»

^{۱۸} اما پادشاه ادوم گفت: «شما نمی‌توانید از اینجا عبور کنید و اگر بخواهید که به کشور ما داخل شوید با شمشیر به مقابله تان می‌آئیم.» ^{۱۹} قاصدان اسرائیلی به او گفتند: «ما فقط از شاهراه می‌رویم و اگر ما یا حیوانات ما از آب شما بنوشیم قیمت آب را می‌پردازیم. تنها چیزی که از تو می‌خواهیم اینست که به ما اجازه عبور را بدهی.» ^{۲۰} پادشاه ادوم گفت: «شما حق عبور از خاک ما را ندارید.» آنگاه ادوم با لشکر عظیم خود به مقابله بنی اسرائیل آمد. ^{۲۱} وقتی قوم اسرائیل دیدند که ادومیان به آن‌ها اجازه عبور را ندادند، ناچار از راه دیگری به سفر خود ادامه دادند.

وفات هارون

^{۲۲-۲۳} بنی اسرائیل از قادیس حرکت کردند و به کوه هور در سرحد ادوم رسیدند. در آنجا خداوند به هارون و موسی فرمود: ^{۲۴} «هارون با اجداد خود می‌پیوندد و به سرزمین موعود داخل نمی‌شود، زیرا که هردوی شما در پیش چشمهٔ مریبه از امر من اطاعت نکردید. ^{۲۵} پس حالا هارون و پسرش، ال‌عازار را گرفته بر کوه هور ببر. ^{۲۶} در آنجا لباس کاهنی را از تن هارون برآور و به تن پسرش، ال‌عازار کن. هارون در همانجا می‌میرد و با اجداد خود می‌پیوندد.» ^{۲۷} موسی مطابق امر خداوند رفتار کرد و در حالیکه همهٔ مردم اسرائیل تماشا می‌کردند آن سه نفر به بالای کوه هور رفتند. ^{۲۸} در آنجا موسی لباس کاهنی را از تن هارون بیرون کرد و به پسرش، ال‌عازار پوشاند. هارون در بالای همان کوه جان سپرد و موسی و ال‌عازار از کوه پائین شدند. ^{۲۹} وقتی بنی اسرائیل از مرگ هارون خبر شدند، مدت سی روز بخاطر او ماتم گرفتند.

شکست اول کنعانیان

۲۱ ^۱ وقتی پادشاه کنعانی سرزمین عَراد، واقع در جنوب کنعان، شنید که بنی اسرائیل از راه اتاریم می‌آیند بر آن‌ها حمله کرد و یک تعداد آن‌ها را اسیر گرفت. ^۲ قوم اسرائیل نذر گرفتند که

اگر خداوند به آنها کمک فرماید که بر این قوم غالب شوند، تمام شهرهای آنها را بکلی نابود می‌کنند.^۳ خداوند دعای آنها را شنید و کنعانیان را شکست داد و مردم اسرائیل آنها را با شهرهای شان بکلی نابود کردند، بنابراین، آنجا را حُرْمه، (یعنی نابودی) نامیدند.

مار برنجی

^۴ بعد از آن قوم اسرائیل از کوه هور حرکت کرده تا از راهی که به بحیرهٔ احمر می‌رفت، کشور ادوم را دور بزنند. اما بنی اسرائیل از این سفر طولانی بتنگ آمدند^۵ و از خدا و موسی شکایت کردند و گفتند: «چرا ما را از مصر آوردید تا در این بیابان بمیریم؟ نه چیزی است که بخوریم و نه آب است که بنوشیم. ما از خوردن این خوراک بی مزه خسته شده‌ایم.»^۶ آنگاه خداوند مارهای سمی را در بین شان فرستاد و آنها را گزیدند و یک تعداد زیاد آنها هلاک شدند.^۷ مردم اسرائیل پیش موسی آمدند و گفتند: «ما گناه کرده‌ایم، زیرا علیه خداوند و علیه تو شکایت نموده‌ایم. پس بحضور خداوند دعا کن که ما را از شر این مارها نجات بدهد.» پس موسی برای آنها دعا کرد.^۸ خداوند به موسی فرمود: «یک مار برنجی بساز و بر پایه‌ای بیاویز، و هرگزیده شده‌ای که به آن نگاه کند، زنده می‌ماند.»^۹ پس موسی یک مار برنجی ساخت و آن را بر سر پایه‌ای آویخت و به مجردیکه مارگزیده‌ای به آن نگاه می‌کرد، شفا می‌یافت.

عزیمت بسوی موآب

^{۱۰} بنی اسرائیل به سفر خود ادامه داده به اوبوت رسیدند و در آنجا خیمه زدند.^{۱۱} از آنجا به عیبی عباریم که در بیابان، در شرق موآب واقع بود، رفتند.^{۱۲} سپس به وادی زارد آمدند و در آنجا خیمه‌های خود را برافراشتند.^{۱۳} بعد بطرف شمال دریای ارنون در نزدیکی سرحدات اموریان کوچ کردند. (دریای ارنون خط سرحدی بین موآبیان و اموریان است.)^{۱۴} در «کتاب جنگهای خداوند» در این زمینه اشاره شده است که شهر واهیب در سوفه و دره‌های ارنون^{۱۵} و وادی‌های آن که بسوی مناطق عار هستند، در امتداد سرحد موآب واقع‌اند.

^{۱۶} سپس بنی اسرائیل سفر خود را به طرف بئر، یعنی چاه ادامه دادند. این همان جایی است که خداوند به موسی فرمود: «قوم اسرائیل را جمع کن و من به آن‌ها آب می‌دهم.» ^{۱۷} آنگاه بنی اسرائیل این سرود را خواندند:

«ای چاه فوران کن! برایش سرود بخوانید!

^{۱۸} این چاهی است که حاکمان کردند.

با عصای شاهی و با عصای بزرگان کنده شد.»

قوم اسرائیل از بیابان به متانه حرکت کردند ^{۱۹} و از آنجا به نحلی‌ئیل و بعد به باموت رفتند. ^{۲۰} از باموت به دره‌ای که در موآب واقع و مشرف به بیابان و کوه فِسجه است، رفتند.

شکست سیحون پادشاه و عوج پادشاه

(همچنین در تثیبه ۲: ۲۶-۳: ۱۱)

^{۲۱} قوم اسرائیل نمایندگان خود را پیش سیحون، پادشاه اموریان فرستادند که این پیام را به او برسانند: ^{۲۲} «به ما اجازه بدهید که از کشور تان عبور کنیم. ما وعده می‌دهیم که فقط از شاهراه برویم، به تاکستان‌های تان داخل نشویم و تا که در خاک شما باشیم حتی از آب شما هم ننوشیم.» ^{۲۳} اما سیحون به آن‌ها اجازه نداد که از خاک او عبور کنند. در عوض سپاه خود را جمع کرد و به مقابله اسرائیل به بیابان رفت و در ناحیه یاهص با آن‌ها جنگید. ^{۲۴} مردم اسرائیل بر آن‌ها غالب شدند؛ سیحون را کشتند و کشور شان را از دریای ارنون تا دریای ییوق و تا سرحد عمونیان تصرف کردند. از آنجا پیشتر رفته نتوانستند، زیرا که سرحد عمونیان از نگاه دفاعی بسیار مستحکم بود. ^{۲۵} بنی اسرائیل همه شهرهای اموریان را همراه با شهر حِشبون و دهات اطراف آن به دست آوردند و در آن‌ها ساکن شدند. ^{۲۶} حِشبون پایتخت اموریان بود که سیحون قبلاً در جنگ با پادشاه سابق موآب آن را با تمام سرزمین آن‌ها تا دریای ارنون تصرف

کرده بود. ^{۲۷} خوانندگان این قصیده را برای حشون می سرودند:

«به حشون بیائید و آنرا آباد کنید، پایتخت سیحون را بنا نمائید، ^{۲۸} زیرا آتشی از حشون برخاست و شهر عارِ موآب و بلندی‌های ارنون را بلعید. ^{۲۹} وای بر تو ای موآب! ای قوم کموش هلاک شدید. پسرانش را فراری و دخترانش را به دست سیحون، پادشاه اموری اسیر ساخت. ^{۳۰} سعادت و کامرانی شان از حشون تا به دیبون ذوال شد و ما آن‌ها را تا نوح که نزدیک میدبا است از بین بردیم.»

^{۳۱} به این ترتیب قوم اسرائیل در سرزمین اموریان ساکن شدند. ^{۳۲} موسی چند نفر را به یعزیر فرستاد تا وضع آنجا را مطالعه کنند. بعد قوم اسرائیل به آنجا حمله بردند و آن شهر را با دهات اطراف آن به دست آوردند و باشندگان آنجا را بیرون راندند.

^{۳۳} بعد برگشتند و بطرف باشان رفتند. اما عوج، پادشاه باشان با سپاه خود به مقابله آن‌ها به آدرعی آمد. ^{۳۴} خداوند به موسی فرمود: «از عوج نترس، زیرا من او را با مردم و سرزمین شان به دست تو تسلیم کرده‌ام و تو همان معامله‌ای را که با سیحون، پادشاه اموری در حشون کردی، با او هم بکن.» ^{۳۵} پس بنی اسرائیل عوج را با پسران و ساکنین آنجا بقتل رسانیدند و احدی را زنده نگذاشتند و مُلک شان را متصرف شدند.

پادشاه موآب نمایندگان خود را پیش بلعام می فرستد

۲۲ بعد از آن قوم اسرائیل به دشت موآب حرکت کردند و در شرق دریای اُردن، مقابل شهر اریحا خیمه زدند.

^{۲-۳} چون بالاق، پسر صفور، پادشاه موآب خبر شد که تعداد بنی اسرائیل بسیار زیاد است و چه بلائی را بر سر اموریان آوردند، او و موآبیان بسیار ترسیدند. ^{۴-۵} موآبیان به سرکردگان مدیان پیام

فرستاده گفتند: «این گروه بزرگ مثل گاوی که سبزه را می جود، ما را خواهد خورد.» پس بالاق، پادشاه موآب پیامی به بلعام، پسر بعور در فتور که در کنار دریای فرات واقع است، فرستاده گفت: «یک گروه بزرگی از کشور مصر آمده‌اند و در همه جا پراکنده شده و در نزدیکی ما جا گرفته‌اند.^۶ حالا ما از تو خواهش می‌کنیم که بیائی و این قوم را لعنت کنی، زیرا آن‌ها از ما قویتر هستند. شاید به این ترتیب من بتوانم آن‌ها را شکست بدهم و از این سرزمین بیرون برانم. ما می‌دانیم کسی را که برکت بدهی، برکت می‌بیند و هر کسی را که تو نفرین کنی، نفرین می‌شود.»

^۷ پس رهبران موآب و مدیان با یک مبلغ پول بعنوان مزد فالبینی، پیش بلعام رفتند و پیام بالاق را به او رساندند.^۸ بلعام به آن‌ها گفت: «امشب همینجا بمانید و فردا آنچه را که خداوند به من بفرماید، به شما می‌گویم.» پس نمایندگان موآب شب را با بلعام بسر بردند.^۹ همان شب خدا پیش بلعام آمد و فرمود: «این مردان کیستند؟»^{۱۰} بلعام جواب داد: «اینها نمایندگان بالاق، پادشاه موآب هستند. او آن‌ها را فرستاده است و می‌گوید^{۱۱} که یک گروه کثیر مردم از مصر آمده و در همه جا پراکنده شده‌اند و از من خواهش کرده است که بروم و آن‌ها را نفرین کنم تا او بتواند با آن‌ها بجنگد و آن‌ها را از آنجا براند.»^{۱۲} خدا به او فرمود: «تو نباید با آن‌ها بروی و آن قوم را نفرین کنی، زیرا من آن‌ها را برکت داده‌ام.»

^{۱۳} پس بلعام صبح روز دیگر برخاسته پیش فرستادگان بالاق رفت و به آن‌ها گفت: «به وطن تان برگردید، زیرا خداوند اجازه نداد که با شما بروم.»^{۱۴} نمایندگان بالاق دوباره به وطن خود عودت کردند و به او گفتند: «بلعام نخواست که بیاید.»

خداوند به بلعام اجازه رفتن را می‌دهد

^{۱۵} بار دیگر بالاق یک تعداد دیگر را که بزرگتر و محترم‌تر بودند فرستاد.^{۱۶} آن‌ها به بلعام گفتند: «بالاق از تو استدعا می‌کند که بیائی.^{۱۷} او از تو با احترام پذیرائی می‌کند و هر امری که

تو بفرمائی بجا می آورد. لطفاً بیا و این قوم را نفرین کن.»^{۱۸} بلعام به آن‌ها گفت: «اگر بالاق قصر خود را پُر از طلا و نقره کند و به من ببخشد، از امر خداوند، خدای خود سرپیچی نمی‌کنم.^{۱۹} ولی بازهم شب را اینجا بمانید تا بدانم که خداوند چه هدایتی به من می‌دهد.»^{۲۰} خدا همان شب به بلعام گفت: «حالا که این مردان دوباره آمده‌اند، برخیز و با آن‌ها برو، اما فقط آنچه که من به تو می‌گویم بکنی.»

بلعام و الاغش

^{۲۱} پس بلعام صبح برخاست. الاغ خود را پالان کرد و با فرستادگان بالاق براه افتاد.^{۲۲} اما خداوند از رفتن بلعام قهر شد و فرشته خود را بسر راه او فرستاد و راه را بر او بست. بلعام در حالیکه بر الاغ خود سوار بود و دو نوکرش همراه او بودند، به پیش می‌رفتند.^{۲۳} در همین اثنا الاغ بلعام فرشته خداوند را دید که شمشیری در دست دارد و بسر راه ایستاده است. آنگاه الاغ از جاده رم کرد و به مزرعه‌ای رفت. بلعام الاغ را زد و آن را دوباره به جاده برگرداند.^{۲۴} بعد فرشته خدا در یک جائیکه جاده تنگ می‌شد و در دو طرف آن دیوارهای دو تاکستان قرار داشتند، ایستاد.^{۲۵} چون الاغ دید که فرشته خداوند آنجا ایستاده است، خود را به دیوار چسپاند و پای بلعام را به آن فشرد. بلعام دوباره الاغ را زد.^{۲۶} آنوقت فرشته پیش رفت و در یک جای تنگتر ایستاد که الاغ به هیچوجه نمی‌توانست از آنجا عبور کند.^{۲۷} الاغ در بین جاده خوابید و بلعام قهر شد و با چوب دست خود، الاغ را زد.^{۲۸} آنگاه خداوند، الاغ را به حرف زدن آورد و الاغ به بلعام گفت: «گناه من چیست که مرا سه بار زدی؟»^{۲۹} بلعام جواب داد: «تو مرا مسخره کردی. ای کاش یک شمشیر می‌داشتم که ترا در همینجا می‌کشتم.»^{۳۰} الاغ به بلعام گفت: «آیا من همان الاغی نیستم که تمام عمر بر آن سوار شده‌ای؟ آیا هرگز چنین کاری کرده‌ام؟» بلعام جواب داد: «نی.»^{۳۱} آنوقت خداوند چشمان بلعام را باز کرد و بلعام فرشته خداوند را دید که شمشیر به دست سر راه ایستاده است و او پیشروی او رو به خاک افتاد.^{۳۲} فرشته به او گفت: «چرا الاغت را سه مرتبه زدی؟ من به خاطری آمده‌ام تا ترا از رفتن باز دارم، زیرا این سفر تو از

روی بی اطاعتی است.^{۳۳} این الاغ سه مرتبه مرا دید و از سر راه من دور شد. اگر این الاغ این کار را نمی کرد، ترا می کشتم و آن را زنده می گذاشتم.»^{۳۴} بلعام به فرشته گفت: «من گناه کرده‌ام. من متوجه نشدم که در سر راه ایستاده بودی. حالا اگر با رفتن من موافق نیستی، من به خانه خود برمی گردم.»^{۳۵} فرشته خداوند به او فرمود: «با این مردان برو، اما فقط چیزی را که من به تو می گویم، بگو.» پس بلعام با فرستادگان بالاق حرکت کرد.

بلعام بالاق را ملاقات می کند

^{۳۶} چون بالاق خبر شد که بلعام می آید، به استقبال او به شهر موآب، در کنار دریای ارنون واقع در سرحد کشور رفت.^{۳۷} بالاق از بلعام پرسید: «چرا بار اولیکه قاصدانم را فرستادم نیامدی؟ آیا فکر می کردی که من به عزت تو رسیده نمی توانم؟»^{۳۸} بلعام جواب داد: «حالا پیش تو آمده‌ام، اما قدرت آن را ندارم که چیزی بگویم و من فقط چیزی را که خداوند به من بفرماید می گویم.»^{۳۹} پس بلعام همراه بالاق به شهر حزوت رفت.^{۴۰} در آنجا بالاق گاو و گوسفند را قربانی کرد و گوشت آن‌ها را برای بلعام و رهبرانی که با او بودند فرستاد.

^{۴۱} فردای آن بالاق بلعام را بسر کوه بموت بعل بُرد تا از آنجا یک تعداد قوم اسرائیل را ببیند.

خطابه اول بلعام

۲۳ ^۱ بلعام به بالاق گفت: «در اینجا هفت قربانگاه بساز و برای من هفت گاو و هفت قوچ آماده کن.»^۲ بالاق طبق هدایت او رفتار کرد و آن‌ها بر هر قربانگاه یک گاو و یک قوچ را قربانی کردند.^۳ بعد بلعام به بالاق گفت: «در کنار قربانی سوختنی خود بایست و من می روم تا بینم که آیا خداوند به ملاقات من می آید یا نه. هر چه که او به من بفرماید ترا آگاه می سازم.» پس بلعام تنها بالای تپه ای رفت^۴ و در آنجا خدا او را ملاقات کرد. بلعام به او گفت: «من هفت قربانگاه تهیه کردم و بر هر کدام آن‌ها یک گاو و یک قوچ را قربانی کردم.»^۵ خداوند به

بلعام فرمود که چه بگوید و او را دوباره پیش بالاق فرستاد تا پیام او را برساند.^۶ پس بلعام پیش بالاق که با تمام بزرگان موآب در کنار قربانی سوختنی خود ایستاده بود برگشت^۷ و خطابه خود را این چنین ایراد کرد:

«بالاق مرا از کشور ارام، از کوههای مشرق آورد. به من گفت: «بیا و یعقوب را بخاطر من نفرین کن. بیا و قوم اسرائیل را لعنت بفرست.»^۸ چطور می توانم قومی را نفرین کنم که خدا نفرین نکرده است؟ چگونه می توانم مردمی را لعنت کنم که خدا لعنت نکرده است؟^۹ از فراز کوهها آنها را می بینم، از بالای تپه ها آنها را تماشا می کنم. آنها مردمی هستند که تنها زندگی می کنند، خود را در جمله اقوام دیگر بشمار نمی آورند.^{۱۰} آنها مانند غباراند، بی شمار و بی حساب. ای کاش این سعادت را می داشتم که مثل یکی از افراد قوم برگزیده خدا بمیرم. ای کاش عاقبت من مثل عاقبت آنها باشد.»

^{۱۱} بالاق از بلعام پرسید: «این چه کاری بود که تو به من کردی؟ من به تو گفتم که دشمنانم را نفرین کنی، اما تو آنها را برکت دادی.»^{۱۲} بلعام جواب داد: «من فقط آنچه را که خداوند به من الهام فرمود بر زبان آوردم.»

خطابه دوم بلعام

^{۱۳} بعد بالاق به او گفت: «بیا که ترا به یک جای دیگر ببرم. از آنجا تنها یک قسمت قوم اسرائیل را می بینی. از همانجا آنها را برای من نفرین کن.»^{۱۴} پس بالاق او را به مزرعه صوفیم که بر کوه فسجه واقع است بُرد. در آنجا هفت قربانگاه ساخت و بر هر کدام آنها یک گاو و یک قوچ را قربانی کرد.^{۱۵} بلعام به پادشاه گفت: «تو در همینجا کنار قربانی سوختنی ات بایست. من در آنجا برای ملاقات خداوند می روم.»^{۱۶} خداوند به ملاقات بلعام آمد و به او فرمود که پیام او را به بالاق برساند.^{۱۷} بلعام پیش بالاق که با بزرگان موآب کنار قربانی سوختنی ایستاده بود، برگشت. بالاق از او پرسید: «خداوند چه فرمود؟»^{۱۸} بلعام این چنین بیان کرد:

«ای بالاق، برخیز و بشنو! ای پسر صفور به من گوش بده! ^{۱۹} خدا بشر نیست که دروغ بگوید، یا بنی آدم نیست که عقیده خود را تغییر بدهد. به وعده‌ای که می‌دهد، وفا می‌کند. ^{۲۰} به من امر فرموده است که آن‌ها را برکت بدهم. او به آن‌ها برکت داده است و من آن را تغییر داده نمی‌توانم. ^{۲۱} او در آینده اسرائیل بدبختی و مشکلاتی نمی‌بیند خداوند، خدای شان با آن‌ها است. آن‌ها او را به عنوان پادشاه خویش اعلام می‌کنند. ^{۲۲} خدائی که آن‌ها را از مصر بیرون آورد قوی و نیرومند است. ^{۲۳} کسی نمی‌تواند اسرائیل را جادو کند و افسون کسی بر آن‌ها کارگر نیست. درباره اسرائیل می‌گویند: «خدا چه کارهائی برای آن‌ها کرده است.» ^{۲۴} این قوم را ببینید که مثل شیر ماده برمی‌خیزند و مانند شیر نر بپا می‌ایستند. تا وقتی که شکار خود را نخورند و خون کشته‌شدگان خود را ننوشند، نمی‌خوابند.»

^{۲۵} بالاق به بلعام گفت: «نه آن‌ها را نفرین کن و نه به آن‌ها برکت بده.» ^{۲۶} بلعام در جوابش گفت: «من برایت گفتم که آنچه را خداوند به من الهام کند، آن را می‌گویم.»

خطابه سوم بلعام

^{۲۷} آنگاه بالاق به او گفت: «حالا بیا که به یک جای دیگر برویم، شاید مورد پسند خدا باشد و به تو اجازه بدهد که قوم اسرائیل را نفرین کنی.» ^{۲۸} پس بالاق او را بر قله فغور که مشرف به بیابان بود، بُرد. ^{۲۹} بلعام به او گفت که هفت قربانگاه بسازد و هفت گاو و هفت قوچ را برای قربانی آماده کند. ^{۳۰} و بالاق مطابق هدایت او عمل کرد.

۲۴ وقتی بلعام دید که خداوند از برکت دادن به اسرائیل خوشنود شده است، مثل دفعات پیش به فال و افسون متصل نشد، بلکه رو بطرف بیابان کرد ^۲ و قوم اسرائیل را دید که قبیله قبیله در آنجا خیمه زده‌اند. آنگاه روح خدا بر او نازل شد ^۳ و این کلام بر زبانش جاری شد:

«وحی بلعام پسر بعور، وحی آن مردی که چشمانش باز شد؛ ^۴ وحی کسی که سخنان خدا را

شنید، و رؤیائی را دید که خدای قادر مطلق نشان داد؛ رو به خاک افتاد و چشمانش باز شد.
^۵ ای بنی اسرائیل، خیمه‌های تان چقدر زیبا هستند! مساکن شما چقدر قشنگ‌اند. مانند باغهای کنار دریا،^۶ همچون درختان عود که خداوند به دست خود غرس کرده باشد، و چون درختان سرو کنار جویهای آب، در برابر چشمان من قرار دارند.^۷ دلوهای شان از آب لبریز می‌گردند. بذره‌های شان با آب فراوان آبیاری می‌شوند. پادشاه آن‌ها بزرگتر از آجاج می‌باشد و سلطنت شان متری می‌شود.^۸ خدا آن‌ها را از مصر بیرون آورد. آن‌ها قدرتی مانند گاو وحشی دارند، و دشمنان خود را می‌بلعند. استخوان‌های شان را می‌شکنند و خرد می‌کنند. با تیرهای خود آن‌ها را به زمین می‌دوزند.^۹ مانند شیر می‌خوابند و کسی جرأت آن را ندارد که آن‌ها را بیدار کند. کسی که ترا برکت بدهد، برکت ببیند و لعنت باد بر کسی که ترا لعنت کند.»

^{۱۰} آتش خشم بالاق بر بلعام افروخته شد و در حالیکه دستهای خود را بهم می‌زد به بلعام گفت: «من ترا فراخواندم که دشمن مرا نفرین کنی، اما تو برعکس، سه بار آن‌ها را برکت دادی.^{۱۱} از اینجا زود برو و به خانه‌ات برگرد. من گفتم که به تو پاداش خوبی بدهم، اما خدا ترا از آن محروم ساخت.»^{۱۲} بلعام گفت: «من به قاصدانت گفتم^{۱۳} که اگر تو قصر خود را پُر از طلا و نقره کنی و به من بدهی، من نمی‌توانم از فرمان خداوند سرکشی نمایم و یا به دل خود کاری کنم. من هر چه را که خداوند بفرماید می‌گویم.^{۱۴} حالا پیش قوم خود می‌روم، اما باید بدانی که در آینده قوم اسرائیل چه بلائی بر سر مردم تو می‌آورند.»

خطابه چهارم بلعام

^{۱۵} آنگاه بلعام چنین پیشگوئی کرد:

«این است وحی بلعام پسر بعور، وحی مردی که چشمانش باز شد، وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید^{۱۶} و خدای متعال به او حکمت آموخت و رؤیائی را دید که خدای قادر مطلق به او نشان داد. او رو به خاک افتاد و چشمانش باز شد.^{۱۷} او را خواهم دید، اما نه حالا، او را تماشا

خواهم کرد، ولی نه از نزدیک. پادشاهی همچون ستاره درخشانی در اسرائیل ظهور می‌کند. او سرکردگان موآب را شکست می‌دهد. مردم آشوبگر را سرکوب می‌کند،^{۱۸} و دشمنان خود را در ادوم شکست می‌دهد، مُلک و دارائی شان را تصرف می‌کند،^{۱۹} اسرائیل به فتوحات خود ادامه می‌دهد، دشمنان را پایمال می‌سازد و یکنفر را هم زنده نمی‌گذارد.»

^{۲۰} بعد بلعام رو بطرف عمالیقیان نموده و این چنین پیشگوئی کرد: «عمالیقیان مقتدرترین همه اقوام بودند، اما سرانجام همه هلاک می‌شوند.»

^{۲۱} سپس به قینی‌ها نظر انداخت و این چنین پیشگوئی کرد: «جای سکونت شما مستحکم است و آشیانه تان بر صخره‌ای قرار دارد.»^{۲۲} اما ای قینی‌ها از بین می‌روید و لشکر نیرومند آشوریان شما را به اسارت می‌برد.»

^{۲۳} بلعام با این سخنان به پیشگوئی خود پایان بخشید: «افسوس که وقتی خدا این کار را انجام بدهد، هیچ کسی زنده نخواهد بود.»^{۲۴} کشتی‌ها از سواحل قبرس می‌آیند آشور و عبر را سرکوب می‌سازند، اما خود آن‌ها هم نابود می‌شوند.»

^{۲۵} بعد بلعام برخاست و به وطن خود برگشت و بالاق هم براه خود رفت.

بت پرستی قوم اسرائیل

۲۵ ^۱ در زمانی که قوم اسرائیل در شطیم می‌زیستند، مردان آن‌ها با دختران موآب زنا می‌کردند.^۲ این دخترها آن‌ها را دعوت می‌کردند تا در مراسم قربانی که برای بت‌های شان برگزار می‌شد شرکت کنند. مردان اسرائیلی گوشت قربانی را می‌خوردند و بت‌های شان را می‌پرستیدند.^۳ به مرور زمان تمام قوم اسرائیل به پرستش بت بعل فغور شروع کردند. بنابراین، خشم خداوند بشدت بر قوم اسرائیل افروخته شد^۴ و به موسی فرمود: «همه سرکردگان قبایل اسرائیل را در روز

روشن در حضور من اعدام کنید تا خشم سهمگین من از سر قوم اسرائیل دور شود.»^۵ موسی به قضات اسرائیل گفت: «تمام کسانی را که بت بعل فغور را پرستش کرده‌اند اعدام کنید.»

^۶ سپس یکی از مردان اسرائیلی در برابر چشمان موسی و تمام مردمی که در پیشروی خیمه عبادت گریه می‌کردند، یک زن مدیانی را با خود به اردوگاه آورد.^۷ وقتی فینحاس، پسر آلعازار، نواسه هارون کاهن این را دید، نیزه‌ای را به دست گرفت^۸ و بدنبال آن مرد بدرون خیمه رفت و نیزه را در بدن هردوی آن‌ها فروبرد و به این ترتیب بلا از سر مردم اسرائیل رفع شد.^۹ اما با آنهم بیست و چهار هزار نفرشان در اثر آن بلا تلف شدند.

^{۱۰-۱۱} خداوند به موسی فرمود: «فینحاس، پسر آلعازار، نواسه هارون کاهن، قهر مرا فرونشاند. او نخواست که بغیر از من خدای دیگری را پرستش کند، بنابراین، من هم قوم اسرائیل را تلف نکردم.^{۱۲-۱۳} پس به او بگو که چون او حرمت مرا حفظ کرد و باعث شد که من گناه قوم اسرائیل را ببخشم، من با او یک پیمان ابدی می‌بندم که او و اولاده‌اش برای همیشه کاهن باشند.»

^{۱۴} نام مرد اسرائیلی که با آن زن مدیانی کشته شد زمری بود. او پسر سالو، یکی از رؤسای قبیله شمعون بود.^{۱۵} زن مدیانی هم کُزی نام داشت و دختر صور، یکی از بزرگان مدیان بود.

^{۱۶} خداوند به موسی فرمود: «مدیان را سرکوب کن و همه شان را از بین ببر،^{۱۸} زیرا آن‌ها با حيله و نیرنگ شما را گمراه ساختند و به پرستش بت بعل فغور تشویق کردند و واقعه مرگ کُزی این امر را ثابت می‌سازد.»

دومین سرشماری

۲۶^۱ بعد از آنکه بلا رفع شد، خداوند به موسی و آلعازار، پسر هارون کاهن فرمود: «تمام

مردان اسرائیلی را، از بیست ساله به بالا سرشماری کنید تا معلوم شود که از هر قبیله چند نفر به جنگ رفته می‌توانند.»^{۳-۴} پس موسی و اَلعازار کاهن به رؤسای قبایل اسرائیل که در دشت موآب در کنار دریای اُردن، مقابل اریحا اردو زده بودند فرمان داد که سرشماری را شروع کنند.

نتیجه سرشماری مردان اسرائیل که از مصر آمدند به این قرار بود:

۵-۹ از قبیله رُوبین (پسر اول یعقوب): خانواده‌های حنوک، فلو، حِزرون و کرمی جزو این قبیله بودند و تعداد شان چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بود. یکی از اولاده فلو اِلیاب نام داشت که پدر نموئیل، داتان و ابیرام بود. داتان و ابیرام، دو نفر از رهبران، با همدستی قورح علیه موسی و هارون شورش نمودند و با این کار خود به خداوند اهانت کردند.^{۱۰} همان بود که زمین چاک شد و آن‌ها را در خود فرو بُرد و همچنین آتشی از جانب خداوند آمد و دو صد پنجاه نفر را خاکستر ساخت. این خطاری بود به سایر قوم اسرائیل.^{۱۱} اما پسران قورح کشته نشدند.

۱۲-۱۴ خانواده‌های نموئیل، یامین، یاکین، زرح و شائول مربوط قبیله شمعون بودند و تعداد شان به بیست و دو هزار و دوصد نفر می‌رسید.

۱۵-۱۸ خانواده‌های صَفون، حَجی، شونی، اُزنی، عیری، ارودی و ارئیلی جزو قبیله جاد بشمار می‌رفتند و تعداد شان چهل هزار و پنجصد نفر بود.

۱۹-۲۲ خانواده‌های شيله، فارص، زرح، حِزرون و حامول جزو قبیله یهودا بودند. (دو پسر یهودا، عیر و اونان در سرزمین کنعان مردند و شامل آن‌ها نبودند.) تعداد این خانواده‌ها به هفتاد و شش هزار و پنجصد نفر می‌رسید.

۲۳-۲۵ خانواده‌های تولع، فوه، یاشوب و شمرون مربوط قبیله ایسسکار بودند و تعداد شان به شصت و چهار هزار و سیصد نفر می‌رسید.

۲۶-۲۷ خانواده‌های سارد، ایلون و یحلی‌ئیل جزو قبیلهٔ زبولون بودند و تعداد شان به شصت هزار و پنجصد نفر بالغ می‌شد.

۲۸ قبیلهٔ یوسف پدر منسی و افرایم. ۲۹ منسی پدر ماخیر و ماخیر پدر جلعاد بود. ۳۰ خانواده‌های ایعزر، حالق، ۳۱ آسری‌ئیل، شکیم، ۳۲ شمیداع و حافر اولادهٔ جلعاد بودند. ۳۳ صلفحاد، پسر حافر پسری نداشت، اما دارای پنج دختر بنامهای محله، نوعه، حُجله، ملکه و ترزه بود. ۳۴ تعداد این خانواده‌ها پنجاه و دو هزار و هفتصد نفر بود.

۳۵-۳۷ خانواده‌های شوتالح، باکر و تاحن مربوط قبیلهٔ افرایم بودند. یکی از خانواده‌های شوتالح عیرانی‌ها بودند. تعداد این خانواده‌ها به سی و دو هزار و پنجصد نفر بالغ می‌شد.

۳۸-۴۱ خانواده‌های بالع، اشبیل، آحیرام، شفوفام و حوفام مربوط قبیلهٔ بنیامین بودند. خانواده‌های آرد و نعمان اولادهٔ بالع بودند. تعداد افراد این خانواده‌ها به چهل و پنج هزار و ششصد نفر می‌رسید.

۴۲-۴۳ خانوادهٔ شوحام که تعداد شان به شصت و چهار هزار و چهارصد نفر بالغ می‌رسید، مربوط قبیلهٔ دان بود.

۴۴-۴۷ خانواده‌های یمنه، یشوی، بریعه، حابر و ملکی‌ئیل جزو قبیلهٔ آشیر بودند. (آشیر دختری هم بنام ساره داشت.) تعداد آن‌ها پنجاه و سه هزار و چهارصد بود.

۴۸-۵۰ خانواده‌های یاهزئیل، جونی، یزر و شلیم مربوط قبیلهٔ نفتالی بود و تعداد شان به چهل و پنج هزار و چهارصد نفر می‌رسید.

۵۱ پس مجموع تمام مردان قوم اسرائیل ششصد و یک هزار و هفتصد و سی نفر بود.

۵۲-۵۳ خداوند به موسی فرمود: «این سرزمین را به تناسب تعداد هر قبیله بین شان تقسیم کن.

۵۴-۵۶ تقسیمات زمین باید بقید قرعه صورت بگیرد و به قبیله بزرگتر زمین زیادترو به قبیله کوچکتر زمین کمتر داده شود.»

۵۷ قبیله لاوی متشکل از خانواده‌های جرشون، قهات و مراری بود. ۵۸ خانواده‌های لینی، حبرون، محلی، موشی و قورح هم جزو قبیله لاوی بودند. قهات پدر عمرام بود. ۵۹ عمرام با یوکابد، دختر لاوی که در مصر تولد شده بود ازدواج کرد. او برای عمرام دو پسر بنامهای موسی و هارون و همچنین یک دختر بنام مریم بدنیا آورد. ۶۰ هارون چهار پسر بنامهای ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار داشت. ۶۱ ناداب و ابیهو وقتی آتش غیر مجاز را برای خداوند تقدیم کردند، مردند. ۶۲ تعداد افراد ذکور لاوی، از یک ماهه به بالا بیست و سه هزار نفر بود. اما لایوان جدا از قبایل دیگر اسرائیل سرشماری شدند، زیرا به آنها مُلک و دارائی در سرزمین اسرائیل داده نشد.

۶۳ این بود نتیجه سرشماری که توسط موسی و العازار در دشت موآب در کنار دریای اُردن، مقابل اریحا صورت گرفت. ۶۴ در تمام این سرشماری حتی یک نفر هم از آن اشخاصی که قبلاً توسط موسی و هارون کاهن در صحرای سینا سرشماری شده بودند وجود نداشت، ۶۵ زیرا خداوند فرموده بود که تمام آن کسان، به استثنای کالیب، پسر یفنه و یوشع، پسر نون در بیابان می‌میرند.

دختران صلفحاد

۲۷^۱ محله، نوعه، حُجَله، مِلَکه و تِرِزه دختران صلفحاد بودند. صلفحاد پسر حافر بود و حافر پسر جلعاد، نواسه ماخیر و کواسه منسی و منسی یکی از پسران یوسف بود. ۲ یک روز این دخترها به دروازه خیمه حضور خداوند رفتند در برابر موسی، العازار کاهن، رؤسای قبایل و سایر مردمی که در آنجا حضور داشتند، ایستادند و عرض کردند: ۳ «پدر ما در بیابان مُرد و پسری نداشت. او در جمله پیروان قورح نبود که برضد خداوند تمرد کردند. او بخاطر گناه خودش مُرد.

^۴ پس چرا نام پدر ما فقط برای اینکه پسری نداشت از بین قبیله‌اش محو شود؟ ما خواهش می‌کنیم که برای ما هم مثل خویشاوندان پدر ما مُلک و دارائی داده شود.»

^۵ موسی عرض حال آن‌ها را بحضور خداوند تقدیم کرد ^۶ و خداوند به موسی فرمود: ^۷ «دختران صلفُحاد حق بجانب هستند. به آن‌ها هم در بین اقوام شان ملک و دارائی بده. همان حقی را که پدر شان داشت تسلیم آن‌ها بکن. ^۸ به قوم اسرائیل بگو که هرگاه مردی می‌میرد و پسری از خود بجا نمی‌گذارد، باید میراث او به دخترش برسد. ^۹ اگر دختر نداشته باشد ملک دارائی اش به برادرانش تعلق می‌گیرد. ^{۱۰} اگر برادر نداشته باشد به کاکاهایش داده شود ^{۱۱} و اگر کاکا یا برادر هم نداشته باشد، پس دارائی اش به نزدیکترین خویشاوندان او سپرده شود. من خداوند، به تو امر می‌کنم تا به مردم اسرائیل بگوئی که باید این قانون را رعایت کنند.»

یوشع بحیث جانشین موسی انتخاب می‌شود

(همچنین در تثیبه ۱:۳۱-۸)

^{۱۲} خداوند به موسی فرمود: «بر سر کوه عباریم برو و از آنجا سرزمینی را که به قوم اسرائیل داده‌ام ببین. ^{۱۳} بعد از آنکه آن را دیدی مثل برادرت هارون تو هم می‌میری. ^{۱۴} زیرا که هر دوی تان در بیابان صین امر مرا بجا نیاوردید و وقتی که قوم اسرائیل علیه من در مریبه شورش کردند، در حضور آن‌ها به تقدس و پاکی من احترام نکردید.» (مریبه چشمه ساری است در قادیس واقع در بیابان صین.)

^{۱۵-۱۶} موسی بحضور خداوند عرض کرد: «ای خداوند، خدائی که سرچشمهٔ حیات تمام بشر هستی، از تو استدعا می‌کنم که شخصی را بعنوان هادی و راهنمای این قوم انتخاب کنی، ^{۱۷} تا بتواند آن‌ها را در همه امور هدایت کند، از آن‌ها مراقبت نماید و قوم برگزیدهٔ تو مانند گوسفندان بی‌چوپان نماند.»

^{۱۸} خداوند به او فرمود: «برو دست خود را بر یوشع، پسر نون که روح من در او قرار دارد،

بگذار.^{۱۹} بعد او را پیش اَلعازار کاهن و تمام قوم ببر و در حضور همگی به عنوان پیشوای قوم تعیین کن.^{۲۰} بعضی از اختیارات خود را به او بده تا تمام مردم اسرائیل از او اطاعت نمایند.^{۲۱} او باید برای گرفتن هدایت از من پیش اَلعازار برود. من بوسیلهٔ اوریم با اَلعازار صحبت می‌کنم و العازار اوامر مرا به یوشع می‌رساند و به این ترتیب، من آن‌ها را هدایت می‌کنم.»^{۲۲} موسی طبق فرمان خداوند عمل کرد. او یوشع را در حضور اَلعازار کاهن و تمام قوم اسرائیل آورد.^{۲۳} قرار امر خداوند بر سر او دست خود را گذاشت و او را بعنوان رهبر قوم تعیین کرد.

مراسم قربانی روزانه

(همچنین در خروج ۲۹: ۳۸-۴۶)

^{۱-۲} خداوند به موسی فرمود که به قوم اسرائیل این چنین هدایت بدهد: قربانی‌هایی که بر آتش به خدا تقدیم می‌کنید خوراک من است و مرا خوشنود می‌سازند، پس باید در موقع معین و مطابق هدایت خداوند تقدیم شوند.^۳ این قربانی باید دو برهٔ نر یکساله و بی‌عیب باشد و هر روز بعنوان قربانی سوختنی تقدیم شود.^۴ یک بره را در صبح و یکی را در شام قربانی کنند.^۵ با هر کدام آن‌ها یک کیلو آرد اعلی مخلوط با یک لیتر روغن زیتون بعنوان هدیهٔ آردی تقدیم شود.^۶ این قربانی سوختنی است که در کوه سینا تعیین شد تا هر روز بعنوان عطر خوشبو به خداوند تقدیم گردد.^۷ بر علاوه با بره‌ای که در صبح قربانی می‌شود هدیهٔ نوشیدنی هم باید تقدیم گردد و آن عبارت است از یک لیتر شراب و باید در جایگاه مقدس در حضور من ریخته شود.^۸ همچنین با برهٔ قربانی شام هم هدیهٔ آردی و نوشیدنی تقدیم گردد. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می‌شود برای خداوند گوارا است.

قربانی روز سَبَت

^۹ در روز سَبَت دو برهٔ یکساله و بی‌عیب قربانی شود. ضمیمهٔ این قربانی هدیهٔ آردی نیز باشد که

عبارت است از دو کیلو آرد مخلوط با یک لیتر روغن زیتون و همچنین یک لیتر شراب بعنوان هدیه نوشیدنی تقدیم گردد.^{۱۰} این قربانی باید در هر سبت بر علاوه قربانی روزمره، با هدیه نوشیدنی آن تقدیم شود.

قربانی ماه نو

^{۱۱} در روز اول هر ماه باید قربانی سوختنی دیگر هم به خداوند تقدیم گردد که عبارت است از دو گاو جوان، یک قوچ و هفت بره نر یکساله و همه باید سالم و بی عیب باشند.^{۱۲} همچنین برای هر گاو سه کیلو، برای قوچ دو کیلو^{۱۳} و برای هر بره یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون بعنوان هدیه آردی تقدیم شود. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می‌گردد برای خداوند گوارا می‌باشد.^{۱۴} با هر گاو دو لیتر شراب، با قوچ یک و نیم لیتر و با هر بره یک لیتر بعنوان هدیه نوشیدنی تقدیم شود. این قربانی سوختنی است که باید هر ماه در طول سال تقدیم شود.^{۱۵} بر علاوه قربانی سوختنی روزانه و هدیه نوشیدنی آن یک بز نر هم در روز اول هر ماه بعنوان قربانی گناه تقدیم شود.

عید نان فطیر

(همچنین در لایوان ۲۳: ۵-۱۴)

^{۱۶} در روز چهاردهم ماه اول مراسم فصیح را به احترام نام خداوند برگزار کنید.^{۱۷} از روز پانزدهم برای هفت روز مراسم عید را جشن بگیرید و در این ایام تنها نان بدون خمیرمایه خورده شود.^{۱۸} روز اول عید روز عبادت است و کار دیگری نکنید.^{۱۹} در این روز دو گاو جوان، یک قوچ و هفت بره نر یکساله که همه سالم و بی عیب باشند، بعنوان قربانی سوختنی بر آتش به خداوند تقدیم شود.^{۲۰} با هر گاو سه کیلو، با قوچ دو کیلو،^{۲۱} با هر بره یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون بعنوان هدیه آردی تقدیم گردد.^{۲۲} یک بز نر هم برای کفاره گناهان تان قربانی کنید.^{۲۳} این قربانی‌ها بر علاوه قربانی‌هایی اند که هر روز صبح تقدیم می‌شوند.^{۲۴} در ظرف این هفت

روز بغیر از قربانی سوختنی روزانه و هدیه نوشیدنی آن، قربانی مخصوص فصیح را نیز تقدیم کنید. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می شود مورد پسند خداوند می باشد. ^{۲۵} در روز هفتم دوباره برای عبادت جمع شوید و هیچ کار دیگری نکنید.

عید میوه نو محصولات

(همچنین در لاویان ۲۳: ۱۵ - ۲۲)

^{۲۶} در روز عید میوه نو محصولات، که اولین ثمر غله تان را به خداوند تقدیم می کنید، همگی باید برای عبادت جمع شوید و به هیچ کار دیگری دست نزنید. ^{۲۷} در این روز دو گاو جوان، یک قوچ و هفت بره نر یکساله را بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی برای خداوند گوارا می باشد. ^{۲۸} همچنین با هر گاو سه کیلو، با قوچ دو کیلو ^{۲۹} و با هر بره یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون بعنوان هدیه آردی تقدیم شود. ^{۳۰} برای کفاره گناهان تان یک بز نر را قربانی کنید. ^{۳۱} این قربانی ها باید با هدایای نوشیدنی آن ها تقدیم شوند. اینها بر علاوه قربانی سوختنی روزانه اند که با هدیه آردی آن تقدیم می گردد. همه این حیواناتی که قربانی می شوند باید سالم و بی عیب باشند.

قربانی عید سال نو

(همچنین در لاویان ۲۳: ۲۳ - ۲۵)

^{۲۹} در روز اول ماه هفتم همگی باید برای عبادت جمع شوید و هیچ کار دیگری نکنید. در این روز شیپورها را بنوازید ^۲ و یک گاو جوان، یک قوچ و هفت بره نر یکساله، که همه سالم و بی عیب باشند، بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم شوند. بوی این قربانی مورد پسند خداوند واقع می شود. ^{۳-۴} با گاو سه کیلو، با قوچ دو کیلو و با هر بره یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون بعنوان هدیه آردی تقدیم گردد. ^۵ همچنین یک بز نر را برای کفاره گناهان تان قربانی کنید. ^۶ اینها بر علاوه قربانی سوختنی ماهانه با هدیه آردی آن و بغیر از قربانی سوختنی

روزانه با هدایای آردی نوشیدنی آن است که مطابق مقررات مربوطه تقدیم می‌شوند. بوی این قربانی سوختنی مورد پسند خداوند واقع می‌شود.

قربانی روز کفاره

(همچنین در لاویان ۲۳:۲۶-۳۲)

^۷ در روز دهم ماه هفتم باز برای عبادت جمع شوید، روزه بگیرید و به هیچ کار دیگری دست نزنید. ^۸ در این روز یک گاو جوان، یک قوچ و هفت بره نر یکساله را که همه سالم و بی عیب باشند بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی مورد خوشنودی خداوند واقع می‌شود. ^{۹-۱۰} همچنین با گاو سه کیلو، با قوچ دو کیلو و با هر بره یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون بعنوان هدیه آردی تقدیم شود. ^{۱۱} یک بز نر را هم برای کفاره گناهان تان قربانی کنید. این قربانی باید بر علاوه قربانی سوختنی روزانه با هدایای آردی و نوشیدنی آن تقدیم شود.

قربانی عید سایبان‌ها

(همچنین در لاویان ۲۳:۳۳-۴۴)

^{۱۲} در روز پانزدهم ماه هفتم یک بار دیگر برای عبادت یکجا شوید و هیچ کار دیگری نکنید. این عید را به افتخار خداوند برای هفت روز جشن بگیرید. ^{۱۳} در روز اول عید سیزده گاو جوان، دو قوچ و چهارده بره نر یکساله را که همگی سالم و بی عیب باشند بعنوان قربانی سوختنی که از بوی آن خداوند خوشنود می‌شود، به او تقدیم کنید. ^{۱۴-۱۵} با هر گاو سه کیلو، با هر قوچ دو کیلو و با هر بره یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون بعنوان هدیه آردی تقدیم شود. ^{۱۶} همچنین یک بز نر را جهت کفاره گناهان تان قربانی کنید. اینها باید بر علاوه قربانی سوختنی روزانه با هدایای آردی و نوشیدنی آن تقدیم شوند. ^{۱۷} در روز دوم عید دوازده گاو جوان، دو قوچ و چهارده بره نر یکساله را که همگی سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. ^{۱۸-۱۹} با اینها هدایای لازمه دیگر هم باید تقدیم گردند. ^{۲۰} در روز سوم عید یازده گاو جوان، دو قوچ و

چهارده بره نریکساله را که همگی سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. ^{۲۱-۲۲} همراه اینها هدایای لازمه دیگر هم تقدیم شوند. ^{۲۳} در روز چهارم عید ده گاو جوان، دو قوچ و چهارده بره نریکساله را که همگی سالم و بی عیب باشند، قربانی کنید. ^{۲۴-۲۵} همراه آنها هدایای لازمه دیگر نیز تقدیم شوند. ^{۲۶} در روز پنجم عید نه گاو جوان، دو قوچ و چهارده بره نریکساله را که همگی سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. ^{۲۷-۲۸} همراه اینها هدایای مربوطه شان هم تقدیم گردند. ^{۲۹} در روز ششم عید هشت گاو جوان، دو قوچ و چهارده بره نریکساله را که همگی سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. ^{۳۰-۳۱} همراه اینها باید هدایای لازمه دیگر هم تقدیم گردند. ^{۳۲} در روز هفتم عید هفت گاو جوان، دو قوچ و چهارده بره نریکساله را که همگی سالم و بی عیب باشند قربانی کنید. ^{۳۳-۳۴} همراه اینها هدایای مربوطه شان نیز تقدیم شوند. ^{۳۵} در روز هشتم، برای عبادت جمع شوید و به هیچ کار دیگری دست نزنید. ^{۳۶} در این روز یک گاو جوان، یک قوچ و هفت بره نریکساله را که همگی سالم و بی عیب باشند بعنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. بوی این قربانی مورد خوشنودی خداوند واقع می شود. ^{۳۷-۳۸} همراه اینها هدایای لازمه دیگر هم مانند روز اول عید تقدیم گردند. ^{۳۹} این بود مقررات مربوط به قربانی سوختنی، هدایای آردی و نوشیدنی و قربانی سلامتی که باید در روزهای مخصوص به خداوند تقدیم کنید. اینها بر علاوه قربانی های نذری و قربانی های دلخواه می باشند.

^{۴۰} موسی همه این هدایات را که خداوند به او داد به اطلاع مردم رساند.

مقررات مربوط به نذر

^{۳۰} موسی این هدایات را به رؤسای قبایل اسرائیل داد: ^۲ «وقتی کسی برای خداوند نذر کند و یا تعهدی نماید، نمی تواند عهد خود را بشکند و باید به قولی که داده است وفا کند.

^۳ هرگاه دختری را که هنوز در خانه پدر خود است، برای خداوند نذر کند و یا تعهدی نماید،

^۴ باید به عهدی که کرده است وفا نماید، ^۵ مگر اینکه وقتی پدرش بشنود و او را باز دارد، در

اینصورت مجبور نیست که نذر خود را ادا نماید و خداوند او را می‌بخشد، چونکه پدرش او را منع کرده است. و اگر پدرش در روزی که از نذری او خبر شود و چیزی نگوید، آنگاه دختر باید نذر خود را ادا نماید.

^۶ اگر زنی پیش از ازدواج نذر بگیرد و یا ناسنجیده تعهدی کرده باشد، ^۷ و شوهرش از نذر او آگاه شود و در همان روزی که شنید به زن چیزی نگوید، نذر او بگردنش باقی می‌ماند. ^۸ اما اگر شوهرش زن خود را از نذر و یا قولی که داده است منع کند، آنگاه مجبور نیست که نذر خود را ادا نماید و خداوند او را می‌بخشد، زیرا شوهرش با نذر او مخالفت کرده است.

^۹ اگر زنی که بیوه و یا طلاق شده باشد، نذر بگیرد و یا تعهدی نماید، باید به عهد خود وفا کند.

^{۱۰} هرگاه زنی که شوهر کرده باشد و در خانه شوهر خود نذر بگیرد ^{۱۱} و شوهرش آگاه شود و چیزی نگوید، باید نذر خود را ادا کند و هر تعهدی که کرده است باید آنرا اجراء نماید. ^{۱۲} ولی اگر شوهرش از نذر او خبر شود و مخالفت کند، در آنصورت نذر یا وعده او باطل می‌شود و خداوند او را می‌بخشد، زیرا که شوهرش با نذر او مخالفت کرده است. ^{۱۳} بنابراین شوهر او حق دارد که با نذر یا تعهد او موافقت کند و یا مخالفت. ^{۱۴} اما اگر شوهرش در روزی که از نذر او خبر شود و چیزی نگوید، آنوقت باید به عهد و پیمان خود وفا کند. ^{۱۵} اگر شوهرش در اول چیزی نگوید و بعداً نذر او را باطل سازد، شوهرش مقصر گناه زن خود می‌باشد.»

^{۱۶} این بود هدایاتی که خداوند به موسی داد تا در مورد ادای نذر یا تعهدی که یک دختر در خانه پدر خود می‌کند و یا زنی که شوهر دارد، رعایت شوند.

جنگ با مدیان

^{۱-۲} خداوند به موسی فرمود: «انتقام قوم اسرائیل را از مدیان بگیر. و بعد از آنکه آن کار را تمام

کردی می میری.»^۳ آنگاه موسی به مردم گفت: «عده‌ای را از بین خود انتخاب کرده مسلح نمائید تا بجنگ مدیان بروند و انتقام خداوند را از آن‌ها بگیرند.^۴ شما باید از هر قبیله یکهزار نفر را برای جنگ بفرستید.»

پس آن‌ها از هر قبیله یکهزار نفر را که جمله آن‌ها به دوازده هزار می‌رسید برای جنگ آماده و مسلح ساختند^۵ و موسی آن‌ها را تحت فرماندهی فینحاس، پسر آل‌عازار کاهن همراه با اشیای مقدس و شیپور برای نواختن اعلان جنگ به میدان نبرد فرستاد.^۶ سپاه اسرائیل قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود، بر مدیان حمله بردند و همه مردان مدیان کشته شدند.^۸ در جمله کشته‌شدگان پنج پادشاه مدیان بنامهای آوی، راقم، صور، حور و رابع بودند. بلعام، پسر بعور را هم کشتند.

سپاه اسرائیل همه زنها و کودکان مدیان را اسیر گرفتند. گله، رمه و دارائی آن‌ها را تاراج کردند.^۹ شهرها و اردوگاه‌های شان را آتش زدند.^{۱۱-۱۲} اسیران و غنایم جنگی را با حیوانات شان پیش موسی، آل‌عازار و سایر قوم که در دشت موآب، در کنار دریای اُردن مقابل شهر اریحا اردو زده بودند، بردند.

بازگشت از جنگ

^{۱۳} موسی، آل‌عازار کاهن و رهبران قوم به استقبال سپاه اسرائیل در خارج اردوگاه رفتند.^{۱۴} اما موسی بر رهبران نظامی قهر شد^{۱۵} و از آن‌ها پرسید: «چرا زنها را زنده گذاشتید؟^{۱۶} همین زنها بودند که به نصایح بلعام گوش دادند و قوم ما را در فغور به بت‌پرستی تشویق کردند و در نتیجه قوم برگزیده خداوند دچار بلای مدهشی شدند.^{۱۷} پس حالا تمام پسران و زنهای شوهردار را بکشید.^{۱۸} اما دختران باکره را برای خود زنده نگهدارید.^{۱۹} بعد هر شخصی که کسی را کشته و یا به جسدی دست زده باشد تا هفت روز در بیرون اردوگاه بماند. بعد در روزهای سوم و هفتم همین هفت روز، شما و اسیران تان طهارت کنید.^{۲۰} همچنین تمام لباسها و اشیائی را که از چرم

یا موی بز و یا چوب ساخته شده باشد پاک سازید.»

^{۲۱} اَلْعَازَارُ کاهن به سپاه اسرائیل که از جنگ برگشته بودند گفت: «اینها هدایاتی اند که خداوند به موسی داد: ^{۲۲-۲۳} هر چیزیکه در آتش نمی سوزد، از قبیل طلا، نقره، برنج، آهن، حلبی و سرب را باید از آتش بگذرانید و هر چیز دیگری که با آتش پاک نمی شود باید با آب طهارت، آن را پاک سازید. ^{۲۴} در روز هفتم لباسهای تان را بشوئید. آنگاه شرعاً پاک می شوید و می توانید به اردوگاه برگردید.»

تقسیم غنایم

^{۲۵-۲۷} خداوند به موسی فرمود: «تو و اَلْعَازَارُ با سایر رهبران قوم همه چیزهایی را که به غنیمت گرفته‌اید، چه انسان و چه حیوان، حساب کرده به دو حصه تقسیم کنید. یک حصه را به مردان جنگی که به جنگ رفته بودند بدهید و حصه دیگر را به بقیه قوم اسرائیل. ^{۲۸} از همه اسیران و گاو، الاغ، گوسفند و بز که سهم مردان جنگی است یک بر پنجصدم آن را به خداوند بدهید. ^{۲۹} این سهم را به اَلْعَازَارُ کاهن بدهید تا آن را بعنوان هدیه مخصوص به خداوند تقدیم کند. ^{۳۰} از حصه‌ای که به بقیه قوم می دهید یک بر پنجاهم همه اسیران و گاو، الاغ، گوسفند و بز را به لایوانی که در خیمه حضور خداوند خدمت می کنند، بدهید.» ^{۳۱} موسی و اَلْعَازَارُ طبق هدایت خداوند رفتار کردند.

^{۳۲-۳۵} غنایمی را که به دست آوردند (بغیر از جواهرات، لباس و اشیای دیگر که مردان جنگی برای خود گرفتند) عبارت بودند از: ششصد و هفتاد و پنج هزار رأس گوسفند، هفتاد و دو هزار رأس گاو، شصت و یک هزار رأس الاغ و سی و دو هزار دختر باکره. ^{۳۶-۴۰} نیم تمام غنیمتی که به سپاهیان داده شد اینها بودند: سیصد و سی و هفت هزار و پنجصد رأس گوسفند (ششصد و هفتاد و پنج رأس آن به خداوند تقدیم شد)، سی و شش هزار رأس گاو (هفتاد و دو رأس آن به خداوند تقدیم شد)، سی هزار و پنجصد رأس الاغ (شصت و یک رأس آن به خداوند تقدیم

شد) و شانزده هزار دختر (سی و دوی آن‌ها به خداوند تقدیم شد).^{۴۱} و موسی طبق امر خداوند، همه سهم خداوند را به اِلعازار داد.

^{۴۲-۴۶} سهم بقیه قوم اسرائیل مساوی با سهم سپاهیان و قرار ذیل بود: سیصد و سی و هفت هزار و پنجصد رأس گوسفند، سی و شش هزار رأس گاو، سی هزار و پنجصد رأس الاغ و شانزده هزار دختر.^{۴۷} قرار امر خداوند، موسی یک بر پنجاهم اینها را به لاویان داد.

هدایای سرکردگان نظامی

^{۴۸} آنگاه رهبران نظامی پیش موسی آمده^{۴۹} گفتند: «ما مردان جنگی را که تحت فرمان ما بودند شمردیم، حتی یک نفر شان هم در جنگ کشته نشده است.^{۵۰} پس ما همه زیورهای طلا، بازوبند، دستبند، انگشتر، گوشواره و گلوبند را که به غنیمت گرفته‌ایم بحضور خداوند بعنوان کفاره تقدیم می‌کنیم، تا زندگی ما را از خطر حفظ فرماید.»^{۵۱} موسی و اِلعازار طلاها را که بصورت زیورات ساخته شده بود، از آن‌ها گرفتند.^{۵۲} وزن تمام آن‌ها در حدود یکصد و نود کیلوگرام بود.^{۵۳} (مردان جنگی غنایمی را که به دست آورده بودند برای خود نگهداشتند).^{۵۴} بعد موسی و اِلعازار طلاها را به خیمه عبادت بردند تا یادگار قوم اسرائیل برای خداوند باشند.

قبایل شرق دریای اردن

(همچنین در تثیبه ۳: ۱۲ - ۲۲)

^{۳۲} قبایل رؤبین و جاد که دارای گله‌های زیاد بودند، چون دیدند که سرزمین یعزیر و جلعاد برای نگهداری گله‌های شان جای مناسبی است،^۲ لهذا پیش موسی، اِلعازار کاهن و رهبران رفته عرض کردند:^{۳-۴} «این ساحه‌ای که شامل شهرهای عتاروت، دیبون، یعزیر، نمره، حِشبون، اِلعاله، شَبام، نِبو و بَعون است و قوم اسرائیل به کمک خداوند آن را متصرف شد، جای خوبی برای گله‌های ما است.^۵ بنابراین، از شما خواهش می‌کنیم ما را مجبور نکنید که به آن

طرف دریای اردن برویم، این جا را به ما بدهید.»

^۶ موسی به آنها گفت: «آیا شما می‌خواهید که در همینجا بمانید و سایر برادران تان به جنگ بروند؟^۷ به چه جرأت می‌خواهید قوم اسرائیل را از رفتن به سرزمین آن سوی دریای اردن که خداوند آن را به آنها داده است دلسرد بسازید؟^۸ پدران شما هم همین کار را کردند وقتی که آنها را از قادیس برنیع فرستادم تا سرزمین موعود را مطالعه و بررسی کنند.^۹ اما وقتی به وادی اشکول رسیدند و آن سرزمین را دیدند، دوباره برگشتند و قوم اسرائیل را از رفتن به آنجا دلسرد ساختند.^{۱۰-۱۱} بنابراین خداوند قهر شد و قسم خورد که از همه کسانی که از مصر بیرون آمدند و از بیست ساله بالاتر هستند، هیچکدام شان به این سرزمینی که وعده ملکیتش را به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده بود، داخل شده نمی‌تواند، زیرا آنها از دل و جان از خداوند پیروی نکردند.^{۱۲} از آن جمله تنها کالیب، پسر یفنه و یوشع، پسر نون بودند که به خداوند وفادار ماندند.^{۱۳} پس خشم خداوند بر قوم اسرائیل برافروخته شد و آنها را مدت چهل سال در بیابان سرگردان ساخت تا اینکه همه آنهائی که در مقابل خداوند گناه کرده بودند هلاک شدند.^{۱۴} حالا شما نسل گناهکار، جای پدران تان را گرفته‌اید و می‌خواهید که غضب بیشتر خداوند را بر سر قوم بیاورید.^{۱۵} اگر شما بازهم از امر خداوند پیروی نکنید، او دوباره شما را در بیابان ترک می‌کند و آنوقت خود شما مسئول تباهی خویش خواهید بود.»

^{۱۶} پس آنها گفتند: «اول به ما اجازه بدهید که در اینجا برای گله‌های خود طویله و برای اطفال خود شهرها بسازیم،^{۱۷} بعد خود را آماده و مسلح می‌سازیم و پیشاپیش برادران خود به آن طرف دریای اردن می‌رویم تا آنها را به ملک و جای شان برسانیم. اما اطفال ما باید در این شهرهای مستحکم که می‌خواهیم بسازیم بمانند تا از خطر دشمن در امان باشند.^{۱۸} و تا که تمام مردم ملک و زمین خود را به دست نیاورند، ما بر نمی‌گردیم.^{۱۹} ما در آن طرف دریای اردن زمین نمی‌خواهیم، زیرا ما سهم خود را در این طرف، یعنی در شرق دریای اردن گرفته‌ایم.»^{۲۰} موسی گفت: «اگر برآستی می‌خواهید این کار را بکنید، پس در حضور خداوند برای جنگ آماده شوید.^{۲۱} تمام مردان جنگی شما از دریای اردن عبور کنند و تا که خداوند همه دشمنان را تار و

مار سازد در همانجا بمانند.^{۲۲} و بعد از آنکه آن سرزمین را در حضور خداوند متصرف شدید، می‌توانید که برگردید، زیرا وظیفهٔ خود را در مقابل خداوند و قوم اسرائیل انجام داده‌اید و آنوقت زمینهای شرق اُردن را از جانب خداوند مالک می‌شوید.^{۲۳} اما اگر به وعدهٔ تان وفا نکنید، در برابر خداوند گناهکار شمرده می‌شوید و بخاطر گناه تان جزا می‌بینید.^{۲۴} حالا بروید و برای کودکان تان شهرها و برای گله‌های خود طویله بسازید، اما به آنچه که گفتید باید عمل کنید!»^{۲۵} مردم جاد و رؤبین به موسی گفتند: «ما از امر تو پیروی می‌کنیم.^{۲۶} کودکان، زنان، رمه و گلهٔ ما در شهرهای جلعاد می‌مانند.^{۲۷} خود ما قراریکه امر فرمودی، آماده و مسلح شده برای خداوند به جنگ می‌رویم.»

نصف قبیلهٔ مَنَسّی در جلعاد مسکن می‌گزینند

^{۲۸} پس موسی به اَلعازار کاهن، یوشع پسر نون و رؤسای قبایل اسرائیل هدایت داده گفت:
^{۲۹} «اگر مردان قبایل جاد و رؤبین آماده شدند و همراه شما به آن طرف دریای اُردن برای خداوند به جنگ رفتند، آنوقت، پس از آنکه آن سرزمین را تصرف کردند، باید سرزمین جلعاد را به آن‌ها بدهید.^{۳۰} اما اگر با شما نرفتند، در آنصورت از سرزمین کنعان سهمی به آن‌ها داده شود.»^{۳۱} مردان قبایل جاد و رؤبین گفتند: «ما از امر خداوند پیروی می‌کنیم.^{۳۲} بفرمان او ما از دریای اُردن عبور کرده به سرزمین کنعان داخل می‌شویم و می‌جنگیم، اما زمینهای این طرف دریای اُردن باید به ما تعلق گیرند.»

^{۳۳} موسی تمامی ساحهٔ کشور سیحون، پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان را با شهرها و دهات آن‌ها به قبایل جاد و رؤبین و نیم قبیلهٔ مَنَسّی (پسر یوسف) تعیین کرد.^{۳۴-۳۶} مردان قبیلهٔ جاد شهرهای دیبون، عتاروت، عروعیر، عتروت، شوفان، یعزیر، یُجَبَها، بیت نِمَره و بیت‌هاران را آباد کردند. همهٔ این شهرها دارای حصار و طویله برای گوسفندها بودند.^{۳۷-۳۸} مردم قبیلهٔ رؤبین شهرهای حِشِبون، اَلِیعالَه، قَرِیتایم، نِبُو و بَعْل معون و سِبمه را ساختند و نام بعضی از این شهرها را که متصرف شده و از سر آباد کرده بودند، تغییر دادند.

^{۳۹} خانوادهٔ ماخیر، از قبیلهٔ مَنَسّی به جلعاد رفتند و آن شهر را متصرف شدند و باشندگان آن را که اموریان بودند از آنجا بیرون راندند. ^{۴۰} پس موسی شهر جلعاد را به خانوادهٔ ماخیر داد و آن‌ها در آنجا سکونت اختیار کردند. ^{۴۱} مردم یایر، که آن‌ها هم مربوط قبیلهٔ مَنَسّی بودند، دهات اطراف جلعاد را اشغال کردند و آن ساحه را حووت یایر نامیدند. ^{۴۲} شخص دیگری بنام نوبح به شهر قنات حمله کرد و آنجا را متصرف شد و آنرا بنام خود، یعنی نوبح نامید.

مراحل سفر از مصر تا موآب

۳۳ ^۱ اینست مراحل سفر بنی اسرائیل از روزی که به رهبری موسی و هارون از کشور مصر خارج شدند. ^۲ قرار امر خداوند، موسی چگونگی سفر آن‌ها را منزل به منزل نوشت.

^{۳-۴} آن‌ها در روز پانزدهم ماه اول، یعنی یک روز بعد از فَصَح از رعمسیسِ مصر، در حالیکه مصریان پسران اولباری خود را که خداوند شب قبل آن‌ها را کشته بود دفن می‌کردند، با سربلندی خارج شدند. با این کار خود خداوند نشان داد که از همه خدایان مصر قویتر است.

^۵ پس مردم اسرائیل از رعمسیس حرکت کردند و به سُکوت آمدند و در آنجا اردو زدند. ^۶ بعد به ایتام که در کنار بیابان است رفتند. ^۷ از آنجا کوچ کرده رهسپار فَمَّ الحیروت شدند که در شرق بَعْل صَفون واقع بود و در دامنهٔ کوه مِجَدَل خیمه‌های خود را برافراشتند. ^۸ سپس فَمَّ الحیروت را به عزم بیابان ایتام ترک کردند و از بحیرهٔ احمر عبور نموده به آنجا رسیدند. پس از طی یک مسافت سه روزه در بیابان ایتام به ماره آمدند و در آنجا اردو زدند. ^۹ از آنجا به ایلیم رفتند که آنجا دارای دوازده چشمه و هفتاد درخت خرما بود.

^{۱۰} از ایلیم حرکت کرده به کنار بحیرهٔ احمر رفتند ^{۱۱} و از آنجا به بیابان سین آمدند و در آنجا اردو زدند. ^{۱۲} اردوگاه دیگر شان دُفقه، ^{۱۳} بعد الوش ^{۱۴} و رفیدیم بود. در رفیدیم آب نوشیدنی پیدا نمی‌شد.

۳۷-۱۵ از رفیدیم کوچ کردند و از آنجا به بیابان سینا و بعد به قیروت هتاوه، سپس بسوی

حزیروت رفتند. بقیهٔ مراحل سفرشان بدینقرار بودند: از حزیروت به رتمه، از رتمه به رمون فارص، از رمون فارص به لینه، از لینه به رسه، از رسه به قهیلاته، از قهیلاته به کوه شافر، از کوه شافر به حراده، از حراده به مقهیلوت، از مقهیلوت به تاحت، از تاحت به تارح، از تارح به متقه، از متقه به حشموه، از حشموه به مسیروت، از مسیروت به بنی یعقان، از بنی یعقان به حورالجدجاد، از حورالجدجاد به یطبات، از یطبات به عبرونه، از عبرونه به عصیون جابر، از عصیون جابر به قادش (در بیابان صین)، از قادش به کوه هور (در سرحد ادوم).

۳۸-۳۹ در اینجا بود که خداوند به هارون کاهن فرمود که به بالای کوه هور برود و او در روز اول ماه پنجم سال چهلیم، بعد از آنکه قوم اسرائیل از کشور مصر خارج شدند، به سن یکصد و بیست و سه سالگی وفات یافت. ^{۴۰} پادشاه عراد واقع در قسمت جنوب کنعان، از آمدن قوم اسرائیل خبر شد.

۴۱-۴۹ سپس قوم اسرائیل از کوه هور حرکت کرده رهسپار صلمونع شدند. از صلمونع به فونون، بعد به اوبوت، عیبی عباریم (در سرحد موآب)، دیبون جاد، علمون دبلاتایم و سپس در کوهستان عباریم، در نزدیکی کوه نیبو خیمه زدند. بالاخره به دشت موآب رسیدند که در کنار دریای اردن، مقابل شهر اریحا بود. و در آنجا در کنار دریای اردن از بیت یشیموت تا آبل شطیم، در دشت موآب اردو زدند.

تصرف سرزمین کنعان

۵۰-۵۱ در همینجا، یعنی در کنار دریای اردن، مقابل شهر اریحا بود که خداوند این هدایات را به موسی داد: «وقتی از دریای اردن عبور کردید به سرزمین کنعان رسیدید، ^{۵۲} باید تمام باشندگان آنجا را بیرون برانید. همهٔ بتهای سنگی و فلزی آنها را از بین ببرید و معابدشان را ویران کنید. ^{۵۳} ملکشان را متصرف شوید و در آنجا سکونت اختیار نمایید، زیرا من آن سرزمین را به شما

داده‌ام.^{۵۴} زمین آنجا را بین قبایل اسرائیل بقید قرعه تقسیم کنید. به قبیله بزرگتر زمین زیادترو به قبیله کوچکتر زمین کمتر داده شود.^{۵۵} اگر شما ساکنین آنجا را نرانید، کسانی که باقی بمانند مثل خار در چشم شما و مانند تیغ در پهلوی تان بوده موجب آزار تان می‌شوند.^{۵۶} و من هم همانطوریکه می‌خواستم با آن‌ها رفتار کنم با شما هم همان معامله را می‌نمایم.»

سرحدات سرزمین کنعان

۱-۲ خداوند به موسی فرمود که به قوم اسرائیل این چنین هدایت بدهد: «هنگامی که به سرزمین کنعان که من آنرا به شما می‌دهم، داخل شدید، سرحدات تان از اینقرار خواهد بود: ^۳ قسمت جنوبی آن بیابان صین در امتداد سرحد ادم، سرحد جنوبی آن از بحیره مُرده شروع شده ^۴ بطرف جنوب از گردنه عَقْرَبِیم بسوی بیابان صین ادامه می‌یابد. دورترین نقطه سرحد جنوبی، قَادِشِ بَرْنِیع می‌باشد. از آنجا بطرف حَزْرادار و عَصْمون ^۵ و از آنجا تا وادی مصر پیش رفته به بحر مدیترانه ختم می‌شود. ^۶ سرحد غربی شما سواحل بحر مدیترانه می‌باشد. ^۷ قسمت شمالی از بحر مدیترانه شروع شده بطرف مشرق تا کوه هور می‌رسد ^۸ و از آنجا تا مدخل حیات ادامه یافته ^۹ و از صَدَد و زَفْرُون عبور کرده انتهای آن حَزْرَعینان است. ^{۱۰} سرحد شرقی شما از حَزْرَعینان شروع شده تا شَفام می‌رسد. ^{۱۱} بعد به طرف جنوب به رِبْلَه، در سمت شرقی عین ادامه می‌یابد. از آنجا دور خورده بطرف جنوب و بعد بجانب غرب ادامه داشته تا دورترین نقطه جنوبی جهیل جلیل می‌رسد. ^{۱۲} سپس در امتداد دریای اُردن به بحیره مُرده ختم می‌شود. این بود حدود اربعه سرزمین شما.»

۱۳ موسی به قوم اسرائیل گفت: «این سرزمینی است که شما بقید قرعه به دست می‌آورید و طبق فرمان خداوند بین نه و نیم قبیله تقسیم شود. ^{۱۴-۱۵} سهم قبایل رُوبین و جاد و نیم قبیله مَنَسّی در سمت شرقی دریای اُردن و در مقابل شهر اریحا تعیین شده است.»

اشخاصی که مأمور تقسیمات زمین شدند

۱۶-۱۸ خداوند به موسی فرمود: «الْعَازَارُ كَاهِنٌ وَ يَوْشَعُ، پسر نون و همچنین یک رهبر از هر قبیله تعیین شوند تا زمین را بین قبایل اسرائیل تقسیم کنند.» ۱۹-۲۸ نامهای آنها قرار ذیل اند:

از قبیلهٔ یهودا، کالیب، پسر یقنه،

از قبیلهٔ شمعون، شموئیل، پسر عمیهود،

از قبیلهٔ بنیامین، الیداد، پسر کسلون،

از قبیلهٔ دان، بقی، پسر یجلی،

از قبیلهٔ منسی، حنی ئیل، پسر ایفود،

از قبیلهٔ افرایم، قموئیل، پسر شیفطان،

از قبیلهٔ زبولون، ایصافان، پسر فرناک،

از قبیلهٔ ایسسکار، فلتیئیل، پسر عزان،

از قبیلهٔ آشیر، اخیهود، پسر شلومی،

از قبیلهٔ نفتالی، فدهئیل، پسر عمیهود.

۲۹ اینها نامها کسانی بودند که خداوند مأمور کرد تا بر کار تقسیمات زمین بین قبایل اسرائیل نظارت کنند.

شهرهائی که برای لاویان تعیین شدند

^{۱-۲} در دشت موآب، کنار دریای اُردن و در مقابل شهر اریحا خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل امر کن که از سهم خود شهرهائی را با چراگاههای اطراف شان به لاویان بدهند. ^۳ در آن شهرها خود شان زندگی کنند و چراگاهها برای استفادهٔ رمه و گله و سایر حیوانات شان باشند. ^۴ چراگاهها از دیوارهای شهر تا فاصلهٔ نیم کیلومتر در هر سمت امتداد داشته باشد. ^۵ به این ترتیب یک ساحةٔ مربع شکل را تشکیل می دهد که هر ضلع آن یک کیلومتر بوده شهر در وسط قرار می گیرد. ^{۶-۷} چهل و هشت شهر با چراگاههای اطراف آنها به لاویان داده شود. از آن جمله شش شهر را بعنوان پناهگاه به آنها بدهید تا اگر کسی تصادفاً مرتکب قتل شود بتواند به آن پناه ببرد. ^۸ تعداد شهرهائی که هر قبیله به لاویان می دهد باید به تناسب ساحةٔ آن قبیله باشد، یعنی قبیله ای که شهرهای زیادتتر دارد، شهرهای زیادتتر به لاویان بدهد و قبیله ای که شهرهای کمتر دارد شهرهای کمتر بدهد.»

شهرهای پناهگاه

(همچنین در تثئیه ۱۹:۱-۱۳ و یوشع ۲۰:۱-۹)

^{۹-۱۰} خداوند به موسی فرمود که به قوم اسرائیل بگوید: «وقتی از دریای اُردن عبور کردید و وارد سرزمین کنعان شدید، ^{۱۱} شهرهائی را بعنوان پناهگاه تعیین کنید که هرگاه کسی سهواً شخصی را کشته باشد به آنجا فرار کند، ^{۱۲} تا او در آنجا از انتقام جوئی وابستگان مقتول در امان باشد. زیرا شخص قاتل تا زمانی که در محکمه جرمش ثابت نگردد نباید کشته شود. ^{۱۳} شش شهر را انتخاب کنید. ^{۱۴} سه شهر در شرق دریای اُردن و سه شهر در سرزمین کنعان. ^{۱۵} این شهرها نه تنها برای قوم اسرائیل، بلکه برای بیگانگانی که بصورت موقت یا دایمی در بین شان سکونت دارند پناهگاه باشند که اگر کسی تصادفاً مرتکب قتل شده باشد به یکی از آن شهرها فرار کند.

^{۱۶-۱۸} اما اگر کسی با یک تکه آهن، سنگ و یا چوب شخصی را بکشد، قاتل است و باید کشته

شود.^{۱۹} انتقام‌گیرنده خون مقتول وقتی قاتل را بیابد خودش باید او را بکشد.^{۲۰} هرگاه کسی از روی دشمنی شخصی را با تیغ بزند یا با پرتاب کردن چیزی او را بکشد^{۲۱} و یا از روی عداوت با مشت بزند و آن شخص بمیرد، انتقام‌گیرنده خون مقتول وقتی با قاتل روبرو شود او را بکشد.

^{۲۲-۲۳} اما اگر قتل سهواً بوده از روی دشمنی نباشد، مثلاً کسی را بدون قصد با تیغ بزند، یا با پرتاب چیزی، یا با سنگ بزند و یا نادیده چیزی را بر او پرتاب کند و او را بکشد و بدون آنکه با او عداوتی داشته باشد یا بخواهد صدمه‌ای به او برساند،^{۲۴} آنوقت قوم باید در مورد اینکه آیا قتل سهواً بوده است یا قصداً، و اینکه قاتل باید به دست انتقام‌گیرنده خون مقتول سپرده شود یا نه، قضاوت کنند.^{۲۵} وقتی معلوم شود که قتل سهواً صورت گرفته است، پس قوم باید متهم را از دست مدعی برهاند و به شهر پناهگاهی که فرار کرده بود بازگردانند. او تا هنگام مرگ کاهن اعظم وقت، در آنجا بماند.^{۲۶} اگر شخص قاتل شهر پناهگاه را ترک کند^{۲۷} و وابستگان مقتول او را در خارج شهر بیابد و او را بکشد، این عمل انتقام، قتل شمرده نمی‌شود،^{۲۸} زیرا که آن شخص می‌بایست تا مرگ کاهن اعظم در شهر پناهگاه می‌ماند و بعد از آن به وطن و خانه خود برمی‌گشت.^{۲۹} اینها برای تمام قوم اسرائیل و اولاده‌شان در هر جایی که باشند قوانین دایمی هستند.

^{۳۰} هر کسی که مرتکب قتل شود به موجب شهادت چند نفر شاهد، قاتل شناخته می‌شود و باید اعدام گردد. شهادت یک نفر قابل قبول نیست.^{۳۱} وقتی کسی قاتل شناخته شد، باید کشته شود و خونبهای آزادی او را تضمین کرده نمی‌توانید.^{۳۲} از شخصی که به شهر پناهگاه فرار کرده است برای اینکه به او اجازه داده شود پیش از مرگ کاهن اعظم بخانه خود برگردد پولی گرفته نشود.^{۳۳} سرزمینی را که در آن سکونت دارید آلوده نسازید. قتل و خونریزی مُلک را آلوده می‌کند و بدون کشتن قاتل کفاره دیگری پذیرفته نشود.^{۳۴} پس سرزمینی را که در آن سکونت دارید نجس و ملوث نسازید، زیرا من خداوند هستم و در بین اسرائیل ساکن هستم.»

۱ رؤسای خانواده‌های جلعاد، پسر ماخیر، نواسهٔ مَنَسّی، کواسهٔ یوسف، پیش موسی و رهبران اسرائیل آمده به موسی گفتند: ۲ «خداوند به تو فرمود که زمین را قرار قرعه بین قوم اسرائیل تقسیم کنی و سهم برادر ما، صلفُحاد را به دخترانش بدهی. ۳ حالا اگر آن‌ها با مردان قبیلهٔ دیگری ازدواج کند مُلک و دارائی آن‌ها به همان قبیله انتقال می‌یابد و در نتیجه به دارائی آن قبیله اضافه می‌گردد و از مُلک ما کاسته می‌شود. ۴ و وقتیکه سال یوبیل (یعنی سال تجلیل) برسد، زمین شان به قبیله‌ای که با مردان آن ازدواج کرده‌اند، انتقال می‌یابد و از زمین قبیلهٔ پدری ما کاسته می‌شود.»

۵ پس موسی این هدایات را از جانب خداوند به مردم اسرائیل داد: «مردان قبیلهٔ یوسف حق بجانب هستند. ۶ چیزیکه خداوند در مورد دختران صلفُحاد فرمود اینست: به آن‌ها اجازه بدهید با هر مردی که می‌خواهند ازدواج کنند، اما این مردان باید از قبیلهٔ خود شان باشند. ۷ در آن صورت هیچ میراث یک قبیلهٔ به قبیلهٔ دیگری منتقل نمی‌شود، زیرا سهم هر قبیله باید مثلیکه در اول توزیع شده بود، باقی بماند. ۸ دخترانی که در قبایل اسرائیل وارث زمین هستند باید فقط با مردان قبیلهٔ خود شان ازدواج کنند تا از زمین آن قبیله چیزی کاسته نشود. ۹ به این ترتیب دارائی یک قبیله به قبیلهٔ دیگری منتقل نمی‌شود.»

۱۰-۱۱ پس دختران صلفُحاد، یعنی محله، ترزه، حُجله، ملکه و نوعه، فرمان خداوند را که به موسی داده بود بجا آوردند. ۱۲ آن‌ها با مردان قبیلهٔ مَنَسّی (پسر یوسف) ازدواج کردند و بنابراین میراث آن‌ها در قبیلهٔ خود شان باقی ماند.

۱۳ اینست احکام و مقرراتی که خداوند هنگامی که قوم اسرائیل در دشت موآب، کنار دریای اُردن و مقابل شهر اریحا بودند، بوسیلهٔ موسی به آن‌ها داد.